

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف

به کوشش سعید خودداری نایینی

هنگام بررسی تک نسخه‌های کتابخانه ملک و رجوع به فهرست آقای منزوی، به نسخه‌ای به نام سفرنامه یزد برخوردیم که در فهرست مذکور هم نسخه‌ای بدون تاریخ از اواخر قرن سیزده ثبت شده بود. این نسخه در کتابخانه ملک به شماره ۶۲۸۷ نگهداری می‌شود و به خط نستعلیق خوشی کتابت شده است. بعدها بر اساس مشابیهت جملات آغازین، نسخه دیگری نیز دیده شد. نسخه‌ای دیگر که در فهرستواره بدان اشاره شده بود و به نام سیاحتنامه^۱ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. متن هر دو نسخه را مطابقت دادیم و هر دو را نسخه‌ای یکسان یافتیم. نسخه مجلس نیز به خط شکسته خفی و زیبایی تحریر شده است.^۲ این سفرنامه که نام مؤلف آن مشخص نیست، از تهران شروع می‌شود و تا بحرین - که جزوی از مملکت آن روز ایران بود - ادامه پیدا می‌کند و مسیر بازگشت را نیز در بر می‌گیرد. از آنجایی که این سفر چند مرحله داشته، فهرست نویسندگان کتابخانه ملک نیز با مراجعه به انتهای کتاب، آن را سفرنامه یزد پنداشته‌اند. نسخه مجلس سفرنامه قم و کاشان و یزد و کرمان نامیده شده است. کاغذ نسخه مجلس فرنگی با واتر مارک Smith&Meynier و علامتی شبیه تاج است که زیر آن مخفف نام کارخانه (SM) نوشته شده است.^۳ برگ آخر این نسخه سفید است و مهری به خط نستعلیق با نام هنری شواب و تاریخی مانند ۱۲۹۲ دارد و پایین آن نوشته شده:

۱. فهرست کتابخانه مجلس، جلد دوم، ص ۴۴۴، شماره ۷۰۰ و نیز فهرست میکروفیلم‌ها، ص ۱۲۰.
۲. تصویر (الف) صفحه آغازین نسخه و تصویر (ب) نوشته مهمور به مهر هنری شواب

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

هانری شواب وکیل کمپانی زیکلر/ [ارقام سیاق: * * * * ۱۵۰ تومان، ۳۷۵ تومان، ۳۵۷ تومان، ۲۰ ربیع الاول ۱۲۷۹؟/ یک نوشته به تلگرافخانه یزد و غیره یک نوشته به حکومت یزد داده شد.

کمپانی زیکلر شرکتی سویسی الاصل بود که به تجارت منسوجات و نقره پرداخته بود و تجارت فرش را نیز به نام شرکت تولید قالی شرق به سال ۱۸۷۰ دایر کرد.^۲

مؤلف مردی فرنگی است و ایرانی نبودن او به غیر از انشای محاوره‌ای متن، از به کار بردن ماه‌های میلادی و اشاره به سال میلادی ۱۸۷۷ و دیگر اشارات متن دانسته می‌شود. در اردکان می‌گوید: «مرد و زن و بچه آمدند جانور غربی که فرنگی می‌دانستند از هر سمت ملاحظه می‌کردند» و در یزد می‌گوید: «مردمان یزد، فرنگی کم دیده‌اند». کوه‌های انار را با کوه‌های آلپ سوییس مقایسه می‌کند. از ملکه و پادشاه انگلیس، در دو جا یاد کرده است و این ظن را تقویت می‌کند که انگلیسی بوده باشد. به علاوه برخی نام‌ها را با تلفظ اهل فرنگ می‌آورد (مثل بافک و کشم به جای بافق و قشم یا پورتگال و هلندیس) و نیز از مقایسه فرنگی استفاده می‌کند (مثل گره). وی امامان شیعه را به احترام یاد کرده و پس از نام همه آنها، «علیه السلام» آورده است. اثبات این مسئله که سفرنامه را هانری شواب نوشته باشد، به تحقیقات بیشتر نیازمند است.

در ابتدای این نوشته مشخص می‌شود که سفر به دستور ناصرالدین شاه در ۱۶ ژانویه در زمستان از طهران شروع شده است. مؤلف منازل راه را با مسافت و شرح مختصری از آبادی‌ها و آثار تاریخی و مردم‌شناسی بی‌پایه‌ای بیان می‌کند. به علاوه ویژگی‌های راه و طبیعت آن و جمعیت و مالیات‌ها، معادن و کوه‌ها، تولیدات و محصولات و اوضاع اقتصادی، به خصوص شهرهای بزرگ را پرس و جو کرده است. وی پس از ۱۳ روز در ۱۶ ژانویه به اصفهان می‌رسد. تاریخ آثار و کتیبه‌ها را به همان شکل هجری آورده و برای آثار تاریخی، از منابع تاریخی فارسی و شاید عربی استفاده کرده است. یکی از نکته‌های دیگر این متن، سعی در تبیین یا ایجاد معانی برای اسامی شهرهاست که بر پایه شنیده‌ها یا تخیل خود پرداخته است. گویا اشعاری که در ذم برخی شهرها گفته است، مربوط به مؤلف باشد.

مؤلف نثری مشوش دارد که به محاوره بسیار نزدیک است. از دیگر ویژگی‌های متن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: استفاده از جملات کوتاه، حذف بی‌مورد افعال، استفاده از افعال ماضی و مضارع در جملات هم‌زمان، استفاده نادرست از لغات عربی، شواهد منظوم ضعیف و سست، پیش و پس ساختن ارکان جمله و غیره.

در اینجا متن گزارش سفر با حداقل ویرایش، به منظور حفظ ساختار خاص متن نقل می‌شود. از طرفی در بسیاری از موارد و به دلیل در هم ریختگی جملات و کلمات، ویرایش جملات باعث نوشته شدن سفر نامه جدیدی می‌شد.

۱. چند کلمه خوانده نشد.

۲. میر احمدی، مریم، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ ص ۳۴

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

هدف این سفر، بررسی شرایط شهرهای تهران تا بوشهر برای تأسیس تلگرافخانه و کشیدن خطوط سیم پیام بوده است. در مسیر بازگشت، عملیات خطوط پیام به انجام می‌رسد و از اصفهان تا تهران در حضور ظل‌السلطان صحبت می‌کنند. این سفر نزدیک به ۱۱ ماه طول کشیده است.

از آنجایی که این خط تلگراف از ابزارهای استعماری انگلیس برای تسلط بر هند و افغانستان و ایران بود، علمای برخی شهرها همکاری با اجانب را تحریم کرده بودند و اقامتگاه یا خانه برای تلگرافخانه و اسب و کارگر در اختیار او قرار ندادند. به همین دلیل مؤلف در یزد و نایین شدیداً ناراحت است و با اباطیلی، مردمان آنجا را مورد نکوهش قرار می‌دهد. بر اساس تاریخ‌هایی که مؤلف در متن به آنها اشاره می‌کند، این سفر در سال ۱۸۷۹ (مقارن ۱۲۹۶ هـ. ق) انجام گرفته بوده است. وی پیش‌تر در ۱۸۶۶ به بوشهر رفته بوده است. متن زیر بر اساس نسخه کتابخانه ملک و ارجاع به نسخه کتابخانه مجلس تصحیح شده است. بخشی از این سفرنامه که درباره یزد بوده، در کتاب یادگارهای یزد، گردآوری ایرج افشار به چاپ رسیده است. شهرها و روستاهایی که مؤلف از آنها گذشته، عبارتند از:

طهران-کاشان-ابوزید آباد-شهریاری-ریجن-خالد آباد-نطنز-کران-دستگرد-خفر و جاریان-سردهن-دنی-جلفا-کلناباد-سکزی-قهپایه-فیض آباد-نایین-نه گنبد-اقدان-اردکان-میبد-همت آباد-یزد-سریزد-زین‌الدین-کرمانشاهان-شمش-انار-بیاض-کشکوه-بهرام آباد-کبوتر خوان-باغین-کرمان-اسمعیل آباد-نگار-قلعه اصغر-بافت-دشت آب-ده سرو-وکیل آباد-احمدی-سرسیخ-کشکوه-گل قاضی-بندر عباسی-بحرین-بوشهر-باغو-تخت-شمیل-فریاب-نور آباد-کلاشگرد-کهنوج-اسفندقه-ده پایین-پادم آباد-راه بر-شیرینک-بهرام کرد-اسمعیل آباد-کرمان-یزد-نایین-اصفهان-یزد-کرمان-ماهان-اولنگ اول-سیرچ-کودیز-اندوه جرد-خبیص-فیض آباد-درختگان-کرمان-باغین-ماشیز-خون سرخ-ده دوایی-پاریز-ده شترن-شهر بابک-نادیک-جوزم-انار-یزد-نایین-اصفهان-کهرود-کاشان-قم-طهران.

بر حسب امر قدر قدر اعلی حضرت همایون شاهنشاهی- روحی و روح [لعا]لمین فده- روز شانزدهم ژانویه از دارالخلافه طهران بیرون آمدیم. هوا به شدت سرد و نه‌رهای دور شهر، تماماً یخ بسته بود. راه طهران الی قم و کاشان، لازم به شرح و تفصیل نیست، زیرا که منظور عامه خلق می‌باشد. از کاشان به اصفهان دو راه دارد. یکی راه چاپار خانه [که] از کهرود و سو می‌رود [و] دیگری به نطنز. چون که از راه‌های دیگر چند دفعه رفته و از راه نطنز هیچ نرفته بودیم، راه دوم را اختیار کردیم. منزل اول [از] کاشان الی ابوزید آباد، تقریباً پنج فرسخ است و راه هموار بسیار خوبی دارد. تا نیم فرسخی که از شهر می‌گذرد، جاده یزد است که شاه جاده آنجاست و از میان ریگ می‌گذرد [۱]. در اوقاتی که باد شدید می‌وزد، ریگ بلند می‌شود و به عابریں صدمه می‌زند. در جلو ابوزید آباد، دو پارچه ده است. یکی شهریاری دیگر ریجن که از مال امین الدوله مرحوم باشد. زراعت این دو ده با کمال زحمت می‌شود. قنوات و کشتزار

۱. اصل: کرده

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

متصل از ریگ، مسدود و پر می‌شود. ابوزید آباد ده^۱ بزرگی است [و] تخمیناً سیصد خانوار دارد و تیول نواب والا رکن الدوله است. یک کاروانسرای ناتمام دارد و [یک] چاپار خانه. ابوزید آباد [را] به زبان مردم آنجا بوز آباد می‌گویند.

منزل دوم ابوزید آباد الی خالد آباد، پنج فرسخ است. جاده باز از تپه ریگ می‌گذرد و بی‌آب است. کوه کوه رود با قله برفی، چند فرسخ به دست راست واقع است. کوهی که سیاه کوه مشهور است و کویر نمکی به دست چپ دیده می‌شود. نیم فرسخ جلو خالد آباد، دهباد با یکصد و هشتاد خانوار واقع است. خالدآباد جزو نطنز محسوب می‌شود [و] دویست خانوار دارد و [یک] کاروانسرا، چاپار خانه و دو سه مسجد دارد. روزی که به خالد آباد وارد شدیم، باران شدیدی آمد. مردم شکر می‌کردند و امیدوار بودند که کشتزار ایشان خوب می‌شود.

منزل سیوم خالد آباد الی نطنز، سه فرسخ و نیم مسافت دارد. اینجا شاه جاده یزد را رد کرده، به دست راست به طرف کوه رفتیم. یک فرسخ از خالد آباد [۲] راه داخل کوه می‌شود و همه جا برف بود و باد سردی از بالای کوه می‌آمد. از دهات کزان و دستگرد و خفر و جاریان رد شده، وارد نطنز شدیم. [نطنز] قصبه خوبی است [و] تخمیناً ششصد خانوار دارد. توابع نطنز هفتاد و دو ده است که سالی هجده هزار تومان مالیات می‌دهند. دهات نطنز از جهت گلایی ممتازی که دارند، مشهوراند، ولی خود قصبه نطنز یک دانه درخت گلایی هم ندارد. مردم نطنز خیلی با ادب هستند و هر جائی که رفتیم، راهنمایی نمودند و حاضر خدمت بودند. میان قصبه یک مسجد قدیم خراب و مناری که تقریباً سی ذرع ارتفاع دارد [واقع است]. به دروازه بزرگ مسجد نوشته [شده] است که بانی ایوان شمس‌الدین محمد بن علی الناظری بوده [است].^۲ روی منار نوشته است که در سنه ۷۱۵ بنا شده است.^۳ کوهی که در شمال قصبه واقع است، در سر آن قبر امامزاده رکنیه خاتون خواهر امام رضا- علیه السلام- است.^۴ نطنز گویا تیول نواب والا حسام السلطنه است و بازار تازه و چند عمارت جدید به من نشان دادند که نواب والا ساخته است. نطنز و توابع آن از جهت آب و هوا خیلی تعریف دارد، ولی در بهار و تابستان وقتی که بنده آنجا عبور کردم، چیزی، به جز برف دیده نشد و هوا بسیار سرد بود. در بالای کوه عظیم مانند کله قند برجی واقع است. می‌گویند که زیر آن برج، قبر یک باز مال شاه عباس است و کوه را هم کوه باز می‌نامند.

منزل چهارم نطنز الی سردهن پنج فرسخ است، تمام این راه از میان کوه می‌گذرد و [۳] دهات خیلی بزرگ و آب‌های خوب در همه جا دیده شد. در نصفه راه خرابه‌ای است که رباط عباسی می‌گویند. پشت آن رباط رودخانه [ای] می‌گذرد و در میان سنگ‌های رباط و سنگ‌های لب رودخانه کبک زیادی بود که

۱. اصل: دهی

۲. منظور همان سردر جنوبی مسجد است که به مساعی محمد بن علی التطنزی ساخته شده است. ر.ک: میراث فرهنگی نطنز، ص ۵۷.

۳. قدیمی‌ترین تاریخ روی مناره که از بنای آن سخن می‌گوید، ۷۲۵ است. همان منبع، ص ۹۸.

۴. گویا همان بنای امامزاده رکنیه خاتون نطنز باشد. همان منبع، ص ۱۵۰.

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف / به کوشش سعید خودداری نایینی

در فاصله پنج یا ده دقیقه بیست دانه متجاوز زدیم. قدری از رباط رد شده، راهی [از] دست راست به طرف مورچه خار^۱ می‌رود و راه چپ یک‌سره [به] طرف اصفهان می‌رود. راه مورچه خار این است که کالسه که می‌برند. پیش از رسیدن به سردهن گردنه‌ای است که از جمیع جاهای آنجا سردتر است. می‌گویند که همه ساله مردم زیاد [ی] در آنجا از سرما هلاک می‌شوند. سر گردنه کاروانسرای عباسی خرابی واقع است. سردهن قلعه کوچکی دارد با دو سه خانوار. چون که هوای اینجا همیشه سرد است، به جز چند درخت زرد آلو و توت سفید، درخت دیگر [ی] ندارد. چون کاروانسرا اطاق درستی نداشت، لابد شدیم در قلعه منزل کنیم. در تمام قلعه یک اطاق درست بیشتر نداشت، ولی مردم آنجا در نهایت مهربانی، اطاق را برای ما حاضر نمودند که شب در آنجا از سرما صدمه نخوریم.

منزل پنجم سردهن الی دبی پنج فرسخ [است]. باز تمام این راه از میان کوه می‌گذرد. قدری پیش از رسیدن به دبی کوه تمام می‌شود [و] جلگه اصفهان شروع می‌شود.^۲ در نصف راه باز رباط عباسی بود. از همه این کاروانسرا [ها] [ی] عباسی در این راه معلوم می‌شود که قبل از این شاه جاده اصفهان، این [جاده] بود [است]، مخصوصاً برای قوافلی که از اصفهان [۴] به دامغان و خراسان می‌رفتند. راه کوه رود بعد از شاه عباس متداول شده و جمیع رباط [های] راه کوه رود مانند گبرآباد و مادر شاه و غیره، تازه متداول شده است. دبی، دهی کوچک است با دو خانوار و آب تلخ [و] رباط عباسی خوب و محکم بنا دارد از سر رباط شهر اصفهان و تمام جلگه آن شهر عظیم الی کوه ارچینی پیداست.

منزل ششم از دبی الی جلفا، هشت فرسخ است [و] تا دروازه اصفهان، هفت فرسخ است. دو فرسخ و نیم از دبی دهات اصفهان بنا می‌کند و چهار فرسخ و نیم دیگر تمام راه از میان دهات می‌گذرد. جلگه بسیار خوب و دهات بزرگ و آب فراوان دارد. از دروازه تخچی وارد شهر شدیم. ازدحام^۳ غریبی در جلوی دروازه و توی بازارها حاضر بودند. خیال کردیم که اگر به جهت استقبال ما آمده [اند]، مستقبلین خوبی هستند، ولی از شخصی جويا شدیم، مذکور داشت که حضرت والا ظلّ السلطان، امروز خلعت می‌پوشند و این ازدحام و جمعیت از این جهت بیرون آمده‌اند. از دروازه تخچی الی جلفا، یک فرسخ تمام است (و ورود بنده به جلفا روز ۲۹ ژانویه بود)^۴. بعد از چند روز توقف در اصفهان، عازم یزد شدیم.

منزل اول جلفا الی کلناباد سه فرسخ و نیم از جلفا بیرون آمده از باغ زرشک و پل چهار باغ [و] از عمارت هفت دست و پل چوبی و پل خواجو^۵ رد شده و لب رودخانه زاینده رود رفته و از پل شهرستانک گذشته، به شاه جاده رسیدیم. تا کلناباد جاده [۵] از میان دهات و قنوات و نهرهای بسیار می‌گذرد. کلناباد زمان قبل

۱. مورچه خوار یا مورچه خورت نیز گفته می‌شود

۲. اصل: می‌کند.

۳. اصل در همه جا: ازدحام.

۴. نسخه مجلس: دوروز بنده در جلفا بود.

۵. اصل: خاجو.

جای معتبر [ی] بوده [اما] حالا اکثرخانه هایشان^۱ خراب است. کلناباد در تواریخ مشهور است. در ۸ مارس سنه ۱۷۲۳ مابین قشون افغان و قشون شاه سلطان حسین صفویه، در همین جا جنگ واقع شد. سر کرد [ه] های افغان میر محمود قندهاری و امان الله خان بودند و سرکرد [ه] های اهل عجم اعتماد الدوله محمد خان والی حویزه و علیمردان خان و میرزا رستم خان گرجی^۲ بودند. جنگ [را] از نزدیک طلوع آفتاب شروع کرده و محمد خان والی با سمت چپ قشون عجم، سمت راست افغان را شکست داده، پشت سمت چپ افغان رسید. و آنجا [شروع] به غارت کردن اردوی افغان نمودند. محمود افغان که در تهیه و تدارک فرار بود، وقتی که ملاحظه کرد عجمیان مشغول تاراج و غارت اردو هستند و افواج خود را پراکنده کرده اند، باز جلو آمده، باز با زنبورک جمع کثیری از قشون عجم را به خاک هلاک انداخته و عجمیان را در هم شکسته، تماماً فرار اختیار کردند و توپخانه ایشان در تصرف افغانی ها ماند و از فرار مذکور، سبب فتح افغان جهت اعتماد الدوله بوده که به والی حویزه حسد می برده و قشون خود را بی جهت به صحرا پراکنده کرده است. خلاصه کلناباد حالا خراب است و کاروانسرای خشتی مخروبه دارد.

منزل دوم از کلناباد الی سکزی، سه فرسخ و نیم است و در این سه فرسخ و نیم دهات ندارد و همه جا زمین صاف است و در زمستان و بهار به واسطه زیادی آب که از شمال اصفهان در آنجا می گذرد و بعضی اوقات مثل کویر مسیله می شود، عبور از آن راه ممکن نیست [۶] و آب از سمت شمال اصفهان و پشت کلناباد می گذرد و از آنجا به طرف جنوب می رود و سه فرسخ به جنوب سکزی مانده، داخل زاینده رود می شود. فصل پائیز از جهت خار شتر و علف های دیگر که در این جلگه پیدا می شود، شتر زیاد از برای چرانیدن می آورند. کوهی که در شمال این جلگه واقع است مشهور است به کوه فشارک و از جنوب این جلگه زاینده رود می رود و کوهی [دیگر] که کوه ارچینی و کلاه قاضی می نامند. سکزی تخمیناً چهل خانوار دارد و کاروانسرای خوبی هم از زمان صفویه در آنجا ساخته شده. چند دهات که تقریباً سه فرسخی جنوب سکزی واقع می باشد، دیده شد.

منزل سیوم از سکزی الی قهپایه، پنج فرسخ است. چند دهات سمت چپ کوه دیده شد و آب انبار کوچکی هم وسط راه واقع است. قهپایه قصبه ای است که دو هزار و پانصد نفر جمعیت دارد. قبل از قحطی، چهار هزار و چهار صد نفر جمعیت داشته. در زمان خاقان مغفور^۳ مالیات قهپایه و دهات آنجا پنج هزار تومان بوده. مالیات حالیه آنجا ده هزار تومان است. یکی از جاهای معتبر، قهپایه هرنند است. با وجود اینکه شهرتی^۴ ندارد و قصبه کوچکی است، در هر ولایت ایران از اهل آنجا دیده می شود و همه از تجارند در حق تاجر هرنندی مردم می گویند:

۱. در اصل خانهاشان.

۲. اصل: کرجی

۳. مقصود فتحعلی خان قاجار است.

۴. در اصل: شهریتی.

کلاغی^۱ می‌پرید اندر بلندی همی می‌گفت لعنت بر هرندی

قهپایه یکصد و پنجاه عدد چرخ عبا بافی دارد و عبا قهپایه بسیار خوب و ممتاز است. در باب تسمیه قصبه [ای] می‌گویند؛ یعنی در اوایل اسلام زمانی که عرب به این ولایت آمده بود [۷] و از دهات اینجا استمداد جمعیتی خواسته بودند، مردم آنجا جواب کرده بودند که کوپا یعنی پائی که بتوانیم جنگ برویم کجا است:

نداریم پایی به جنگ و گریز که ما پای داریم بهر گریز

و از آن جهت اسم آن را کوپا نامیدند و عرب‌ها آنجا را قهپایه گفته‌اند و بعضی مردم کوپا می‌نویسند و آنچه در نظر بنده آمده است؛ این است که چون جلگه در پای کوه واقع شده است، مسمی به پای کوه و کوهپایه شده است.

منزل چهارم از قهپایه الی فیض آباد، شش فرسخ است و قدری از جاده مزرعه کمال بیک گذشته، به مشکینان می‌رسد که زمان سابق، جای معتبری بوده و حالا بیست خانوار بیش ندارد و بعد از مشکینان از امامزاده قاسم و تودشک رد شده، داخل کوه شدیم. این کوه متصل است به کوه نظنز و کهرود و این اتصال کوه می‌رود تا بلوچستان و سلسله آن خیلی عظیم است و قله [ای] دارد که ارتفاع آن کمتر از دماوند نیست. اکثر از قله از سنگ گرانبه است و در دامنه کوه، فلزات زیاد پیدا می‌شود مخصوصاً سرب و آهن و مس. از تودشک که جاده داخل کوه می‌شود تا فیض آباد دو فرسخ متجاوز است. دهات زیاد در دو طرف جاده واقع می‌باشد و آب فراوان دارد. فیض آباد جای محقری است و پنج خانوار در آنجا مسکن دارند. منزلگاه درستی هم نیست، ولی [در] اطاقی که در جلوی دریاچه واقع بود، منزل کردیم. شب بسیار سردی بود [۸] دریاچه یک پارچه از یخ بسته بود. افسوس که کفش یخ‌بازی آنجا حاضر نبود.

منزل پنجم از فیض آباد الی نائین، پنج فرسخ و نیم است. بعد از مسافت کمی از گردنه گذشته، سرازیر شدیم. چند پارچه ده و مزرعه در کنار جاده بود. دو فرسخ از فیض آباد رد شده، به کاروانسرای خوبی رسیدیم که در سنه^۲ ۱۰۶۱ ساخته شده است. یک میدان از کاروانسرا دور شده، ده بلاباد^۳ واقع است. شهر و جلگه نائین از اینجا دیده می‌شود و جاده اینجا از کوه خارج می‌شود. از اینجا تا نائین، چهار فرسخ است و راه همه جا صاف و خوب است. شهر نائین تقریباً پنج هزار نفر جمعیت دارد. مردم نائین متصف به صفات جمیله نیستند و از مردمی که در سایر ولایات ایران دیده بودم، مثل مردم نائین، بد صفت [تر] دیده نشده بود.^۴ مچو ز مردم نائین یک صفت نیکو که این گروه تو گویی ز اصل بد صفتند

۱. اصل: قلاغی.

۲. در نسخه مجلس ۱۰۶۲ آمده است.

۳. در اصل بل آباد. کاروانسرای مشهور به بلاباد به فتح بای اول با کتیبه‌ای از ۱۰۶۲.

۴. مردمی که به دلیل آگاهی از مطامع استعماری تلگراف اروپاییان به آنها روی خوش نشان ندادند و به فرمان مراجع از همکاری با آنها سرباز زدند. باید هم به بدی یاد شوند (!)

در وسط شهر خرابه‌ای است که نارنج قلعه می‌گویند و پشت آن یک مناره کوچک دارد. بازار نائین کوچک و کثیف است. بیرون شهر، کاروانسرای عباسی و چاپارخانه و قبر امامزاده سلطان سید علی می‌باشد. آب و هوای نائین، مانند آب و هوای قم است. یعنی آب شور دارد و در زمستان هوای بسیار سرد و در تابستان به غایت گرم است. باز در باب وجه تسمیه نائین حکایتی دارند می‌گویند وقتی که عرب‌ها آمده، استعداد و استعداد جمعیتی خواسته بودند، اهل اینجا بر سر دیوار شهر ایستاده [۹] صدا می‌زدند: نیائید نیائید و این لفظ به تلفظ مردم آن صفحات نائین است.^۱

منزل ششم از نائین الی نه گنبد، پنج فرسخ است. همه جا راه صاف و خوب است، اما بی‌آب است. نه گنبد منزلگاه بدی است آب شور دارد و آبادی ندارد. یعنی چند نفر تفنگ چی در قلعه از جهت حراست راه منزل دارند و بس. این تفنگ چیان از قدیم در اینجا بوده و هستند. قوافل و معابرین [ی] که زمان سابق از دست بلوچ و بختیاری به تنگ و متفری بودند، حال سی و دو سال است که از یمن توجه و مهابت بندگان اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی - روحی و ارواح العالمین فداه - بلوچ به آنجا نیامده و اگر گاه وقتی هم بختیاری‌ها در سرقت بدبختی کرده بسزای خود بحمدالله رسیده‌اند.

نامده چون شاه ایران دادخواه و دادگر تا ابد ظلش بود خورشید و مه را جلوه‌گر

کاروانسرای نه گنبد از بنای تاجر یزدی است [و] سه اطاق بیشتر ندارد .

منزل هفتم نه گنبد الی عقدا^۲ هفت فرسخ است. همه جا راه بسیار خوب است، ولی آب خوردن ندارد. در بین راه جایی هست که مشهور است به حسین آباد و از بنای حسین خان، آجودان مخصوص محمد شاه مرحوم - خلد [ه] [الله] [فی] [الجنه] - بوده. در سال گذشته محمد خان ولی^۲ حاکم یزد در آنجا آب انبار بزرگی ساخته و در آن زمان معزول شده [۱۰] آب انبار نا تمام مانده و حالا تقریباً صد تومان مخارج لازم دارد که آب از کوه به آنجا برسد و خلقی از آن مشروب و دعا گو باشند و آب انبار به قدری بزرگ است که کفایت آب دو ساله تمام قوافل و معابرین را می‌کند. حیف است که ناتمام بماند. عقدا قصبه کوچکی است تخمیناً سیصد خانوار دارد. اقللاً یکصد خانوار از آنها اولاد پیغمبر (ص) اند. در جلو قلعه اقد [درخت] مورد بسیار دارد و چند دانه نخل کوچک که از برای جاروب به کار می‌خورد. کاروانسرای عقدا از بنای ابوالقاسم تاجر رشتی است و در سنه^۴ ۱۲۶۲ تمام شده است. عقدا در تابستان بسیار گرم است و پشه زیادی هم دارد و بعضی

۱. اشتباه دیگر نویسنده که لفظ نیائید را به زبان نایینی نپرسیده است تا بی ربطی این وجه تسمیه را - که در قیاس با آنچه برای شهرها دیگر هم ذکر کرده و به هر جایی تعمیم داده است - بدانند. گویش درست نیائید در نایین (نه یید) است. نگارنده پیشتر نیز در وبلاگ باب المسجد به این نکته اشاره کرده بود که نایین با داشتن دو یاء تلفظی غیر بومی و در نام در محل ناین (آلمانی: Nein) تلفظ می‌شود و در سکه‌هایی که در دوره آل بویه در نایین ضرب شده نیز نائن آمده است.

۲. در اصل همه جا: اقد.

۳. نسخه مجلس: والی

۴. در نسخه مجلس ۱۲۶۳ آمده.

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

مردم اسم این قصبه را اغدا می‌نویسند، ولی عقدا صحیح است. و حکایت هم هست که در زمان هلاکو خان نصیرالدین^۱ طوسی با سوار مغول به اینجا آمده مردم را جمع کرده و نقشه قلعه را کشیده، قلعه اقدا را ساخته و خود نصیرالدین طوسی و چند نفر از آدم او در اینجا چهل دختر عقد کرده اند و به جهت وجه تسمیه عقد چهل دخترمسمی به اقدا شده. ولی بی‌اصل است، زیرا که عین الفعل عقدا را از چه جهت محذوف و همزه^۲ را به چه ملاحظه نقل مکانی و در جای او ثابت کرده‌اند.

با الف گر عقد چهل دختر به اقدا کرده‌اند حاشا لله عاقدان آن عقد بیجا کرده‌اند منزل هشتم از اقدا الی اردکان، شش فرسخ است. یک فرسخ آن طرف اقدا راه دو تا می‌شود. به دست راست شاه جاده یزد است [و] به دست چپ جاده اردکان است. کوه بزرگ، همیشه به دست راست واقع است. به دست چپ هم کوه کوچکی است [۱۱] و اسامی مختلف دارند و در پای این کوه‌ها کوبیر است. از چندین پارچه ده گذشته، وارد اردکان شدیم. جمعیت اردکان تخمیناً نه هزار نفر است. قصبه معمور خوبی است و بازار و دکان محقری دارد [و] خالی از اسباب کسب نیست و خانه‌های آنجا بادگیردار است، زیرا که در تابستان به نهایت گرم می‌شود. تا به حال فرنگی در اردکان نیامده بود و جمیع مردم شهر به کاروانسرا از جهت تماشا می‌آمدند تا آخر شب هم بودند. مرد و زن و بچه هم آمدند. جانور غریبی که فرنگی می‌دانستند؛ از هر سمت ملاحظه می‌کردند! نزدیک غروب چند نفر از اکابر اردکان به رسم دیدن آمدند. تعریف کردند که تاکنون دولت ایران از اهل اردکان و یزد سرباز قبول نکرده و نگرفته‌اند، چرا که مردمان کم جرأتی دارد.

منزل نهم از اردکان الی میبد، دو فرسخ است، از اردکان به یزد، راهی دارد که از میبد نمی‌گذرد، ولی جلگه اردکان پر از ریگ و همه روزه متحرک است و از آن جهت کشیدن سیم تلگراف در آنجا امکان نداشت. دو مرتبه به اصل شاه جاده یزد برگشتیم. دهات دور اردکان و میبد بسیار معتبر است و عجب این است که مردم بتوانند با این همه ریگ در آنجا زراعت کنند. میبد قصبه قدیم [ی] است و در اوایل سلطنت مغول، شهری بوده است و سنه ۷۱۳ امیر مظفر که اول مظفریان بوده است و در آنجا مدرسه [ی] بنا کرده که حال محل مدفن اوست. از عمارت قدیم مظفریان چیزی حالا در میبد موجود نیست و در بیرون قصبه، بقعه [ای] واقع است که مردم قبر سلطان رشید می‌دانند.^۳ نقاشی و کاشی کاری آجری [۱۲] بسیار خوبی داشت. حالا همه جای آنجا خراب است. کاروانسرای میبد از بنای عباسی است و پهلوی آن چاپار خانه واقع است. مجتهد میبد را دیدم، آدم با علم خوبی بود.

منزل دهم از میبد الی همت آباد، چهار فرسخ و نیم است. دهات زیاد در بین راه دیده شد و همه از دست

۱. در اصل همه جا: ناصر الدین طوسی.

۲. در اصل: حمزه.

۳. این بنا که مقبره ابوالفضل رشید الدین میبدی، صاحب تفسیر کشف‌الاسرار و عادة‌الابرار بود، در طرح‌های توسعه شهری اوایل قرن حاضر، از بین رفت.

ریگ صدمه زیاد می‌خوردند. چند ده دیدم که تمام آن در زیر ریگ پنهان شده بود. همت آباد دهی کوچک است با چند خرابه و یک چاپار خانه و قریب یک فرسخ پشت همت آباد بوندر آباد واقع است که خط تلگراف از آنجا می‌گذرد. ریگ سر شاه جاده زیاد است، مصلحت نبود که سیم تلگراف سر جاده کشیده شود. خط را طرف بوندر آباد که ریگ نداشت کشیدیم.

منزل یازدهم از همت آباد الی یزد پنج فرسخ است. تمام این راه از ریگ می‌رود و در بین راه که قریه اشکذر^۱ واقع^۲ است، ریگ آن قدر است که راه رفتن برای آدم یا اسب یا قاطر و غیره مشکل است. مسجد بزرگ اشکذر تا پشت بام زیر ریگ بود. تپه ریگی دیدم که بیست ذرع^۳ ارتفاع آن بود.

یزد شهری است در جلگه صاف ریگ‌دار واقع است و جمعیت یزد تقریباً چهل هزار نفر است. سه چهار هزار نفر از آن پارسی و یک هزار و دویست یهودی. یزد از قدیم، وطن پارسیان بوده است و حالا هیچ یک از شهرهای ایران به قدر یزد پارسی ندارد. در یزد و اطراف [۱۳] بیست و دو آتشکده دارد که در آنجا پارسیان عبادت می‌کنند. یهودیان و پارسیان از دست اهل یزد به تنگ آمده و آسایش ندارند. باید لباس معینی بپوشند و مآذون نیستند سوار اسب یا قاطر یا چاروا بشوند و هم در زمستان حضرات یزدی‌ها نمی‌گذارند که آنها جوراب بپوشند. زمانی که بنده تازه به یزد آمده بودم، محمد خان والی معزول شده بود و مصطفی قلی خان عرب موقتاً از جانب حضرت والا ظل السلطان در آنجا حاکم بود. مرتبه ثانی که به یزد رفتم، ابراهیم خلیل الله خان حاکم یزد بود. مردم یزد و اطراف از ایشان خیلی تعریف می‌کردند و یهودیان و پارسیان هم تشکر زیاد داشتند و دعا می‌کردند که ان شاء الله تعالی همیشه حاکمی مثل ابراهیم خلیل الله خان در یزد باشد. مردمان یزد فرنگی کم دیده‌اند و ادب هم ندارند. در تمام این سفر در همه جا مردم در حق بنده با کمال ادب بودند^۴ جز در یزد. روز اول که وارد شدم، با وجود آنکه صاحب منصب عرب و سواره زیاد مصطفی قلی خان از جهت استقبال بیرون آمده و همراه بودند مردم در بازار و کوچه حرف‌های ناشایسته می‌زدند. تا داخل قلعه نشدم، آسودگی نداشتم.

قلعه شهر یزد خیلی خرابه دارد. محمد خان والی عمارت تازه زیاد ساخته بود، ولی از جهت عزلت بعضی عمارات ناتمام مانده. مثلاً میدان بزرگ با حوض و سرداب و قهوه خانه و غیره ناتمام مانده است. هوای یزد بسیار خشک است. اکثر کشتزار یزد، تریاک است و از آن جهت، جنس از امثال گندم و جو همیشه در یزد کم و گران است و کار عمده حاکم یزد این است که روز و شب ساعی باشد که مردم از گرسنگی نمیرند و حاکمی که در این باب [۱۴] از عهده برآید، خیلی مرد زرنگی باید باشد. یزد در تابستان بسیار گرم است. اکثر از خانه‌ها بادگیر و سرداب دارند، و الا زندگی نمی‌شود. دور شهر و داخل شهر خرابی زیاد دارد که آثار

۱. در اصل همه جا: اشکزار آورده است.

۲. در اصل: واقعه

۳. در اصل: زرع.

۴. باز هم مولف در مورد اهالی یزد احساساتی و بی‌انصاف ظاهر شده و فراموش کرده پیشتر از بسیاری مردمان دیگر هم بدگویی کرده است.

قحطی چند سال قبل است. گویا قحطی آن سال در یزد به شدت بوده و خلق کثیر تلف شده و مرده اند. جای با صفای خوبی در بیرون شهر باغ ناصریه است که از بنای محمد خان والی است دو فرسخ سمت غربی شهر واقع است و آب خوب و فراوان دارد با عمارت خیلی ممتاز و باز چهار فرسخ به سمت غربی یزد قصبه تفت است. نسبت به یزد، تفت بهشتی است و واقعاً تفت جای با روح [و] با صفایی است و در میان دره کوهی واقع است که آب بسیار و اشجار بی شمار دارد. یک طرف از دره را گرمسیر و دیگری را سردسیر می نامند و میوه های سمت گرمسیر، پانزده روز زودتر می رسد. جمعیت تفت یک هزار و هشتاد خانوار می شود که دویست خانوار آن پارسیند. زمان قبل از آنجا ابریشم زیاد حاصل می شده حالا از جهت زیادی کشت تریاک ابریشم، روز به روز کم شده. ده پانزده سال قبل، تفت سالی دو هزار من فروش ابریشم داشته، حالا ششصد من. میوه جات تفت بسیار ممتاز است مخصوصاً سیب و انار و هلو و زردآلو. تفت مسجد بزرگ دارد و چند بقعه قدیم مثل منصوریه و شاه ولی. در نزدیکی تفت به فاصله هفت فرسخ مسافت معدن سرب دارد و مرمر یزدی که در کل مملکت مشهور است از معدن توران پشت^۱ که ده فرسخی تفت واقع است می آوردند. توران پشت در ایام قدیم شهری بوده است [۱۵] می گویند توران پشت پیش از یزد بوده است در آنجا تمام خانه ها را از مرمر ساخته اند و مسجدی که آنجا است، محرابی دارد که به طرف بیت المقدس اورشلیم^۲ است. در زمان حکومت صاحب دیوان چند نفر فرنگی به آنجا آمده چند سنگ قدیم از مسجد برداشته و برده اند. روزی که در تفت بودیم برف زیادی آمد و اول برف آن سال بود مردم خیلی خوشحال بودند و تشکر داشتند. در جلگه یزد شکار بسیاری دارد.

از یزد الی کرمان

منزل اول از یزد الی سریزد، هفت فرسخ است. راه بسیار خوبی دارد و در چند جا از روی ریگ می گذرد. ده بزرگ محمد آباد در بین راه واقع است. از محمد آباد الی سریزد، یک آبادی ندارد و سریزد تقریباً صد و پنجاه خانوار دارد و کاروانسرا و چاپارخانه خوبی [دارد]. در یک فرسخی طرف سریزد، دامنه کوه بزرگ مهریجرد که مردم مهریز می گفتند، واقع است و آب سریزد هم از آنجا می آید.

منزل دوم از سریزد الی زین الدین پنج فرسخ است. در نصف راه مزرعه شور با چند خرابه واقع است. زین الدین جای ویرانی است و کاروانسرای عباسی دارد که چند نفر تفنگ چی در آنجا ساکنند. آب زین الدین بسیار کم است و قدری هم شور (مدتی است که چاپارخانه زین الدین اسب ندارد و از کمی آب و گرانی جنس، امکان نداشت اسب در آنجا نگاه بدارند)^۳.

منزل سیم زین الدین الی کرمانشاهان، چهار فرسخ است. راه همه جا صاف است [۱۶] و آب ندارد. یک

۱. در اصل همه جا ترون پشت آمده.

۲. در اصل جرو شلیم آمده.

۳. نسخه مجلس ندارد

فرسخ جلوی کرمانشاهان قدری سمت چپ جاده مزرعه مهدی آباد قریه بایندران واقع است. نان و آذوقه به جهت کرمانشاهان از بایندران می‌آورند. خود کرمانشاهان چیزی ندارد و آب کرمانشاهان بسیار کم است و از طرف راست که کوه به فاصله نیم فرسخ دور است، می‌آید. کاروانسرای آنجا خیلی خوب است و تفنگ چیان در قلعه منزل دارند) و چاپارخانه دو رأس اسب دارد).^۱

منزل چهارم از کرمانشاهان الی شمش چهار فرسخ است. همه جا راه صاف و خوب است. یک فرسخ و نیم از کرمانشاهان جاده از گردنه آنجا می‌گذرد و در آنجا کوه از طرف راست قدری به سمت چپ آمده است. جاده به فاصله نیم فرسخ یا کمتر، میان کوه است و مردم این گردنه را دزد گاه می‌دانند و واقعاً در اینجا دزد زیاد پیدا می‌شود. این دزدها از طرف ابرقوه و فارس به اینجا می‌آیند، قوافل را زده، به ولایت خود برمی‌گردند. چند سال قبل از این، تفنگچیان انار دزدی در اینجا گرفته بودند و او را در سر گردنه میان گچ گذارده. استخوان پای دزد تا حال هم پیدا است. اما تفنگچیان این طرف چندان زرنگ نیستند، بلکه از قتل موجب است که سالی بیش از شش تومان نیست و در پاییز همان سال از طرف انار عبور می‌کردم، شنیدم که دزد فارس آمده بودند و سیصد گوسفند از خاک زرنده برده و رو به ولایت خود رفته بودند با وجود این که می‌دانستند دزد از شش نفر بیش نبوده، آنها را تعاقب نکرده [۱۷] و همه در قلعه نشسته و در سرپشت بام رفته تماشا می‌کردند که شاید دزد پیدا شود!

وقتی که از گردنه کرمانشاهان می‌گذشتیم، رد گوسفند و رد سه نفر مرد و سه نفر بچه معلوم شد و نرسیده به کرمانشاهان تفنگچیان را تعاقب کرده نمی‌دانم نتیجه‌ای بخشید یا نه و شکی در این نیست که تفنگچیان اگر یک دو روز قبل در جلگه دست چپ کوه حاضر بودند، دزدها دستگیر می‌شدند و مردم به زودی به مال خود می‌رسیدند. در کوه دست راست، چندین تنگه دارد که به خاک ابرقوه و فارس می‌رود و تنگه [ای] که مخصوصاً راه عبور این دزدها بود، میان پوز سبز و پوز خیران واقع است. از گردنه کرمانشاهان الی شمش راه، خیلی سنگلاخ دارد. شمش عجب جای ویرانی^۲ است که غیر از کاروانسرای کهنه (و چاپارخانه خراب)^۳، چیزی دیگر در آنجا یافت نمی‌شود. آب این منزلگاه بسیار کم است [و] رشته [آبی] است یک گره عریض و یک گره عمیق و شور. کوهی که به دست چپ واقع [شده] مسمی به کرد کوه است. در جلگه آنجا چند رأس گورخر دیدیم.

منزل پنجم از شمش الی انار شش فرسخ است. قدری از شمش رفته سلسله کوه عظیم [ی] به دست راست دیده می‌شود. تمام قله سفید و پر از برف مثل آلپ سوئیس می‌نمود و اسامی قله‌های بزرگ این سلسله از این تفصیل است:

کوه آج پائین، کوه آج بالا و کوه ایوب و کوه کلاته و کوه کاودان و کوه نر و غیره و کوه آج از ابرقوه دیده

۱. نسخه مجلس ندارد

۲. در اصل: ویران

۳. نسخه مجلس ندارد.

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

می شود و کوه نر از ده تپه^۱ دیده می شود [۱۸] به طرف چپ کوه بزرگی پیدا بود و دوازده فرسخ از جاده دور است [که] می گویند [این کوه] کوه قدرم و کوه بنان است.

انار قصبه ایست با بیست و سه پارچه ده و ششصد خانوار جمعیت آنجاست. مالیات انار یک هزار و نهصد و چهل تومان بود و حالا یک هزار و پانصد و چهل تومان است. قبر امامزاده محمد صالح ابن موسی بن جعفر (ع) در اینجا است و بقعه ی آن در سنه ۸۳۰ بنا شده است. متولی این امامزاده خیلی پریشان است و موقوفات آنجا بسیار کم و کافی نیست. چون امامزاده معتبری است مردم زیاد از اطراف به زیارت می آیند و بسیاری از مردم از تعدی حکومت در آنجا بستی می شوند. اول دفعه که آنجا رسیدیم اطاق های بقعه پر از مردم بافق^۲ و شهر بابک بودند که جمیعا از دست تظلم حاکم از ولایت خود فرار کرده و پناه به امامزاده آورده بودند. بعد از آنکه مکررا از آنجا عبور کردیم امامزاده خالی بود جمیع مردم به ولایت خود عود کرده بودند حاکم عوض شده بود. در حکومت حضرت والا ظل السلطان و مباشرین ایشان مردم آسوده بودند. در بقعه متولی یک رحل چوبی به ما نشان داد که بسیار خوب تراشیده بودند و سنه ۹۶۱ در روی آن دیده شد و فروش اطاق از نذورات فتحعلی^۳ خان قراباغی [بود] که سابقا حاکم کرمان بوده است. انار جزو رفسنجان است.

منزل ششم از انار الی بیاض پنج فرسخ راه خوب است. به فاصله یک میدان از انار بقعه ایست [۱۹] که به مقبره بشر حافی مشهور است. اما بشر حافی در روم فوت شده و در آنجا مدفون است. در تاریخ دیده شد که در اوایل سلطنت سلجوقیان در کرمان و در زمانی که بهرام شاه ملک کرمان بوده اتابک محمود بشر بردسیری یاغی شده بود و گمانم آنست که قبر اتابک بشر باشد و بعد از آن مردم آنجا را بشر حافی نامیدند. بعد از این جاده از دهات دریزد و صادق آباد و دولت آباد و عز آباد و فتح آباد می گذرد و آب در همه جا فراوان است و بعد از آن آب کم می شود. راه الی بیاض بی آب است. بیاض قریه خوبی است بیست خانوار یک چاپارخانه و کاروانسرای ناتمام دارد و آب بیاض از کوه دست راست می آید و خیلی خوب است.

منزل هفتم از بیاض الی کشکوه پنج فرسخ راه خوبی است. از چند پارچه ده می گذرد مثل شهاباد و ساقی قلعه و بعد به جائی می رسد که به هیچ وجه بشری و علفی^۴ یافت نمی شود و در اینجا زمستان آب می ایستد و مانند کویر می شود. بعد جاده از دهات شریف آباد و خرم آباد و علی آباد می گذرد تا برسد به کشکوه که قصبه [ای] با صد خانوار است و حاکم نشین کشکویه است. اما کشکویه جزو رفسنجان محسوب می شود که حاکم آن در بهرام آباد منزل دارد. کشکوه کاروانسرای کوچک و چاپارخانه هم دارد و در آنجا برف و باران زیاد می آید. لابداً یک روز در آنجا لنگ کردیم. در شب شغالی توی چاپارخانه عقب جوجه آمده با تپانچه زده شد. در صبح معلوم شد که شغال فانوس بنده را هم برده است [۲۰] یعنی یکی از نوکرها فانوس

۱. نسخه مجلس: ده بید.

۲. در اصل: بافک.

۳. نسخه مجلس: فضلعلی

۴. اصل: علف

را فروخته که با پول آن قمار بکند. پول را که باخت، گفت شغال برد. کوه به دست راست بسیار نزدیک است و به دست چپ به عکس، خیلی دور است. کشکوه و اطراف آن زراعت زیادی دارد و مردم آنجا خیلی صدمه می کشیدند از دست موریانه که در اینجا ترده می گویند. علی اصغر خان سرهنگ در شبی سرداری خود را روی صندلی آویزان کرده و صبح که برخاست تمام دامن آن را موریانه خورده بود.

منزل هشتم از کشکوه الی بهرام آباد شش فرسخ و نیم است تمام این راه در زراعت می گذرد و پیچ و خم زیادی دارد. یک میدان آن طرف کشکوه قریه کلناباد واقع است بعد از آن مزرعه جنت المأوا و مزرعه حسن آباد است. قریه دافه به دست راست دیده می شود، بعد جاده از قصبه هرمز آباد که دو کاروانسرا دارد می گذرد و بعد به فاصله یک میدان به دهن آباد با یک کاروانسرای می رسد. آنجا باز زمین پر از ریگ است و از شدت باد مخالفی که می آید، امکان نداشت که کسی نهار بخورد. تمام نهار پر از ریگ شد. از دهن آباد به دولت آباد رسیدیم و بعد از مهدی آباد و نوش آباد و دهات دیگر گذشتیم تا رسیدیم [به] بهرام آباد که قصبه بزرگ و حاکم نشین رفسنجان است. جمعیت بهرام آباد تقریباً پنج هزار نفر است. ده نفر هندو و سی نفر پارسی هم آنجا تجارت می کنند. حاکم رفسنجان شاهرخ میرزا ست و ایشان آدم بسیار مهربانی می باشند و تمام خلق از او راضی اند. چون برادر شاهرخ میرزا، مهدی قلی میرزا را در خدمت نواب والا حشمت الدوله دیده بوده می شناختم به زودی [۲۱] باشاهرخ میرزا آشنایی حاصل شد.

منزل نهم از بهرام آباد الی کبوتر خان شش فرسخ راه است. در نصف اول این مسافت دهات چند دارد علی آباد و فخر آباد و قاسم آباد و عبدالله آباد و ناصریه و غیره. نصف دوم بی آب و آبادی است. آب انباری در بین راه واقع است ولی بی آب بود. کبوتر خوان شصت خانوار و کاروانسرای خوب و چاپارخانه دارد.

منزل دهم از کبوتر خوان الی باغین هفت فرسخ راه است. یک میدان آن طرف کبوتر خوان جاده از مسیله می گذرد که در بهار آب زیاد دارد. کوه در اینجا از دو طرف به فاصله کمی از جاده دور است. این فاصله در بهار پر از آب است و این آب از کوههایی که در جنوب کرمان واقع است می آید. آن طرف مسیله قریه رباط واقع است که کاروانسرای خوبی دارد و صد خانوار هم جمعیت [دارد] و کاروانسرای رباط بسیار تعریف دارد. هم اطاق آن خوب و پاکیزه و در فوق آن اطاقها بالا خانه زیاد دارد. دو فرسخ آن طرف رباط، ده سعدی واقع است و یک فرسخ و نیم دیگر به باغین رسیدیم و [ده؟] سعدی با درخت رفیع از دور پیداست و باغین تخمیناً پنجاه خانوار و کاروانسرا و چاپارخانه دارد. در دامنه کوه به دست چپ دخمه گبرها پیداست و از آن معلوم می شود که در ایام سابق پارسیان در اینجا زیاد بوده اند.^۱ و باغین زراعت زیاد دارد [۲۲] و اکثر جنس آنجا ارزان^۲ است.

منزل یازدهم از باغین الی کرمان پنج فرسخ است. دهات در بین راه کم دارد و نزدیک به کرمان جاده از ریگ می گذرد که در اوقات وزیدن باد عبور آنجا بسیار صعوبت دارد. یک فرسخ به کرمان مانده، تقی خان

۱. در اصل: بوده است.

۲. نسخه مجلس: ارزن.

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

سرهنگ فوج کرمانی را ملاقات کردیم. ترک است، اما آدم بسیار خوب [و] صادقی می‌باشد. از دروازه باغ داخل شهر شدیم و سرهنگ از جهت ما در ارگ^۱ منزلی تهیه کرده بود.

شهر کرمان خیلی تفصیل دارد؛ اولاً شالباغخانه زیاد و پانزده هزار نفر شالباف دارد. چند خانه رفتیم تماشا کردم، مرد و بچه کوچک چند نفر به سن هفت نرسیده، در توی زمین در اطاق تاریک و متعفن نشسته، مشغول شال بافتن بودند. دو ساعت پیش از طلوع آفتاب شروع و شب تا یک ساعت بعد از مغرب کار می‌کردند. مواجب بچه از سالی سه تومان الی ده تومان است. مرد سالی ده تومان الی بیست و پنج تومان دارد. معلوم است آن کسی که بیست و پنج تومان مواجب اوست، خیلی کامل است. هر نفر از آنها همیشه شال به یک ترکیب می‌بافند؛ یعنی به یک رنگ و به یک گل و از اول، آن ترکیب را یاد گرفته‌اند و تا آخر عمر به همان یک پیکره مشغول کار [شال] بافی هستند و این شال بافها اکثر جوان می‌میرند و سببش کار سخت و عفونت اطلاق و هوای بد آنجاست و جمیع شالبافها نا خوش و بد حالند.

پسری با رنگ و روی خوبی ندیدم. حالا چند سال است که شال کرمان کمتر به فروش می‌رود [۲۳] و از آن جهت شهر کرمان فقرای زیادی دارد که همه بی‌چیزاند. شالی در آنجا می‌بافند که برای لباس سرباز خیلی خوب است و اگر لباس چند فوج از آنجا گرفته می‌شد مبلغ کثیری در سال عاید شالباف آنجا می‌شد و یک دست رخت سربازی از آن شال یک تومان بیشتر تمام نمی‌شود و تقی خان سرهنگ فوج کرمانی چند ترکیب شال و لباس ساخته به طهران فرستاده که بلکه از دولت سفارشی در تمام کردن آن نوع لباس شود. تا وقتی که در کرمان بودم که نتیجه نبخشیده بود و چند دست رخت که دیدم، بسیار ممتاز و خوب بود. شهر کرمان بزرگ نیست. شش دروازه دارد و خندق معمور بسیار خوب. ارگ شهر در طرف غربی واقع است و توی ارگ سربازخانه و توپخانه و قورخانه و انبار و عمارت حکومتی و چند باغ واقع است. حالا هم تلگرافخانه در آنجاست. اکثر عمارات تازه از بنای وکیل الملک مرحوم است میدان بزرگ و بازار طولانی و کاروانسرای خوبی ساخته است. واقعاً آبادی حالیه کرمان از وکیل الملک است جمعیت کرمان چهل و یک هزار نفر است، تقریباً یک هزار و پانصد از آن پارسی و هشتاد و دو نفر یهودی و علاوه بر آن سی نفر هندو هم آنجا مشغول تجارت می‌باشند. چون هندوها رعیت انگلیس هستند، قدری از دیگران آسوده‌ترند و تجارت خوبی هم می‌کنند. تمامی سی نفر در کاروانسرای امام جمعه منزل دارند و پارسیان در دو سه محله مسکن [۲۴] و یک آتشکده کوچکی دارند. در کاروانسرای وکیل الملک مناری است که ساعت بزرگ دور و به سر آن نصب شده است. عجب این است که تمام آن ساعت در خود کرمان ساخته شده است و غریب‌تر این است که خوب کار می‌کند. در زیر ساعت پستخانه واقع است و تجار معتبر در نزدیکی آن حجره دارند. از بناهای قدیم کرمان، گنبد سبز است که قبه سبز نیز می‌گویند. دیوار این بقعه را به طور مربع ساخته‌اند و هر طرف از آن دوازده ذرع است و روی این دیوار گنبدی بزرگ و رفیع است. داخل گنبد نقاشی و کاشی کاری خوبی داشته است. حالا مخروبه شده و مردم اکثر از آن کاشی‌ها را برده‌اند و در بیرون گنبد کاشی

۱. در اصل همه جا: ارک

آبی است و رنگ آبی را در آنجا مردم سبز می‌نامند و از آن جهت گنبد سبز می‌نامند. سیدی به بنده گفت که سابقاً سنگی در ایوان گنبد بود که روی آن نوشته بود که خواجه عبدالرشید نامی این گنبد را در سنه ۵۵۰ بنا کرده و به خیال اهل خبره آنجا این گنبد جزو مدرسه بوده است. و بنای دیگر که بسیار قدیم است، مسجد ملک است. این مسجد از بنای ملک قاورد سلجوق است و ملک قاورد هشتصد و پنجاه سال قبل از این در کرمان سلطنت داشته [است]. آثار قدیم در این مسجد پیدا نیست. مثل مسجد تازه می‌نماید چیزی که از همان قدیم مانده است اسم است و مسجد جامع هم بسیار قدیم است. در سنه ۷۵۰ به حکم محمد بن مظفر المنصور از حاج خراسانی مشهور به یزدی بنا شده است[؟] و چندین تعمیر از او شده است. از جمله شاهرخ صفویه^۱ [۲۵] و کریم خان زند و دیگران تعمیر کرده اند و محراب بزرگی دارد که بیست ذرع ارتفاع آن است و آن را وکیل الملک اول بنا کرده ولی آثار قدیم آنجا چندان به نظر نمی‌آید. در جای تاریک زیر زمین مانند سر محراب بسیار تمیز دیده شد اما تاریخ بنای آن پیدا نشده بود. بعضی مردم این مسجد را مظفریه می‌نامند. در جنب این مسجد، مدرسه قلی بیگ واقع است گویا صد و پنجاه سال قبل از این حاکم کرمان بوده است. مدرسه خوبی است حیف که از هشت نفر شاگرد آنجا بیش نیست.

در بیرون شهر چند باغ خوب دارد. یکی از آن باغ نشاط است و از بنای وکیل الملک مرحوم است و دیگری باغ بساط که از بنای علی آقای سرهنگ است و این دو باغ خیلی تعریف دارند و آن طرف شهر باغ زریسف^۲ و باغ آقا و چند باغ دیگر است و یک باغ خوب باغ دولاب است و آن مال گشتاسب پاریسی است و وجه تسمیه باغ از آن است که آب باغ را با چرخ کشیده و می‌دهند. ترکیب و اختراع^۳ این دول[را] از هندوستان آوردند. یعنی چرخ بزرگی است که به واسطه گاو حرکت می‌دهند و به واسطه چرخ بزرگ چرخ کوچک دندانه دار محرک می‌شود و دندانه چرخ کوچک توی دندانه چرخ دیگر که پنجاه دانه دول دارد می‌افتد و به حرکت گاو متصل دول آب از پائین به بالا می‌آید و آب را ریخته دو مرتبه پائین می‌رود و پر می‌شود و نزدیکی آن باغ سمت شرقی شهر قلعه دختر واقع است و این قلعه را هم قلعه اردشیر می‌نامند بر روی کوه واقع است و جای معتبری بوده [۲۶] در تاریخ مذکور است که بانی این قلعه ابوعلی بن الیاس یکی از سرداران سامانی بوده است و یک میدان مسافت آن طرف قلعه دختر دره ای است که زمان قبل قبرستان شهر کرمان بوده. سنگ مرمر ممتاز در آنجا دیده شد و اکثر از آن سنگ‌ها را الواط شهر شکسته‌اند و یک گنبدی آنجاست که به گنبد جبلیه مشهور است که تمام این گنبد را با گچی ساخته که در عوض آب آن شیرشتر ریخته‌اند. کسی که اسم آن در تاریخ معلوم نیست گنبد گبری در میان باغات زریسف و شاه جهان ساخته بود و سر درب گنبد نوشته بود *قصر/ بین جنتین و شک ندارد که این گنبد جبلیه و گنبد گبری یکی باشد*. چون باغ زریسف حالا هم هست و زمین پست آن را تا امروز شایجان می‌نامند و دیگر در کوه

۱. گویا شاهرخ تیموری باشد.

۲. در اصل: زریسف

۳. در اصل: اختراع

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

آنجا طاقی است که واقعاً کار خداوندی است و می‌گفتند اینجا را حضرت امیر المؤمنین (ع) ساخته و از آن جهت به طاق علی مشهور است و نزدیک این طاق مغاره بزرگی است و به فاصله اندک سمت جنوب باغ چهل گُره است که قبل از این باغ بوده است و حالا یک دانه درخت هم ندارد و وجه تسمیه این باغ این است که روزی اسبی و مادیانی در این باغ آمده و غیب شده چند سال بعد چهل کره پیدا شده. و قدری آن طرف تر به فاصله کمی دریاچه قلی بیگ [واقع] است که قلی بیگ مزبور ساخته و قدری بالا تر از آن باغ بیرم آباد واقع و وقف است و در آن باغ ایوان خوبی و عمارت کوچکی که مؤید الدوله مرحوم بنا کرده [دیده می‌شود] و در طرف غربی شهر خرابه زیاد دارد که از زمان مرحوم آقا محمد شاه قاجار است، وقتی که شهر کرمان را محاصره کرده و لطفعلی خان زند را [۲۷] شکست داده است. در سمت جنوبی شهر در دیوارش جائیست که دروازه لطفعلی می‌نامند و می‌گویند لطفعلی خان زمانی که از این دروازه بیرون شده بود با اسب از خندق جسته و رو به بلوچستان^۱ فرار اختیار کرده بود مرحوم آقا محمد شاه قاجار حکم کرده بود دروازه را مسدود بکنند که دیگر دروازه نباشد.

هوای کرمان خوب است، ولی به اشخاصی که تازه وارد می‌شوند، صدمه می‌رساند و جهت این است که هوا زود به زود تغییر می‌کند و بعضی اوقات به نهایت گرم و در دو سه دقیقه سرد می‌شود. آب کرمان تمام از قنوات است و اکثر از سمت جنوبی کوه جوپار می‌آید و آبها بسیار صاف و گواراست. خود کرمان کم درخت و اطرافش انار و سنجد دانه دانه پیدا می‌شود. اما کوهستان کرمان، درخت و میوه‌جات زیادی دارد. دخمه پارسیان، سمت شمال شهر به مسافت یک فرسخ واقع است. در سر کوهی که جزو سلسله کوه بابا کمال است. دفعه اولی که در کرمان بودم، جناب حاجی شهاب الملک حاکم بود. ایشان در بیرون شهر در باغ نشاط منزل داشتند. نان و جنس گران بود و مردم کرمان زیاد به تنگ آمده بودند. یک نفر از الواط، شبی با دکان‌داری جنگ کرده بود و مردم هم ثابت کردند که این شخص علاوه از لوطی‌گری، قتال هم می‌باشد. حاجی شهاب الملک او را طناب انداخته، روز دیگر مردم همه شوریده و یاغی شدند و خواستند حاجی شهاب الملک را بکشند و بعضی هم در پی سرقت بودند و اکثری محض عیش و خوشگذرانی صدا می‌زدند و سنگ می‌انداختند [۲۸]. خلاصه دو روز دروازه‌های ارگ را بستیم تا خلق آرام شدند. بنده سیدی را که رئیس یاغیان بود، دیدم. به من بیان کرد شخصی را که حاجی شهاب الملک کشت، بی‌جهت و گناه بوده. اعتقاد به گفته او مشکل [بود] شخص مقتول به شهادت جماعت کثیری، از الواط و قتال بوده است. دفعه دیگر که به کرمان رفتم، حاجی شهاب الملک فرار کرده بود و کرمان حاکم نداشت. دفعه ثالث که وارد کرمان شدیم، نواب والا نصره الدوله حکمرانی می‌کردند. از هوای کرمان خیلی ناخوش شده بودند و مدتی موت همسایه ایشان شده بود. شکر خدا را کم کم وجود شان قوت یافته، به کلی رفع ناخوشی ایشان شد و نواب والا از غله و قلت نان به تنگ بودند و به بنده فرمودند که حال خودم نانوا باشی کرمان شده‌ام و جنس به طوری کم [است که] به قول حاجی سیار که در یزد ملاقات شد می‌گفت زعفران از برای مال

۱. گرجستان

پیدا می‌شود، ولی [تهیه] جو ممکن نیست. جهت کمی غله کرمان، همان تریاک کاری و تنبلی خود اهل کرمان است که چندان مایل به حاصل جنس و کشتکاری نیستند. یک فوج در کرمان بود که به فوج قدیم کرمان مشهور است و تقی‌خان، سرهنگ آن فوج بود و بسیار مواظب مثل رفیق و پدر با سربازها رفتار می‌کرد و از اشخاص بزرگوار کرمان، جناب آقا سید عباس مجتهد است و چندین مرتبه با ایشان ملاقات اتفاق افتاد و انصافاً شخص عالم و فاضلی می‌باشد. گویا حالا در طهران تشریف دارند. از علمای دیگر در کرمان ملاقات نشد [۲۹] مصلحت نمی‌دانستند با بنده آمد و شد نکنند. چند روز بعد از عید نوروز از کرمان بیرون آمده و عازم بندر عباس شدیم.

منزل اول از کرمان الی اسمعیل آباد، چهار فرسخ است. یک میدان از شهر دور شده، از خرابه ریگ آباد گذشتیم و بعد داخل ریگ شدیم که از آنجا الی نزدیک اسمعیل آباد می‌رود و در نزدیکی اسمعیل آباد، چند پارچه ده واقع است.

کریم آباد و عبدالله آباد و ماهی آباد و قصبه جوپار که سیصد خانوار دارد. سمت دست چپ دامنه کوه جوپار واقع است. قبر امامزاده شاهزاده حسین، برادر شاهچراغ که در شیراز مدفون است، در جوپار واقع است و اسم جوپار باید خوب پارد باشد و در دفتر دولتی این اسم را نهر فارو می‌نویسند. اسمعیل آباد از بنای اسمعیل خان و کیل الملک است. تخمیناً سی خانوار دارد که هشت [خانوار] از آن مال گبرهاست. عمارات و کیل الملک در اینجا خیلی ممتاز است و باغ و دریاچه خوبی دارد.

منزل دوم از اسمعیل آباد الی نگار، هفت فرسخ است. یک میدان آن طرف اسمعیل آباد از شاه آباد با موستان زیادی گذشتیم. راه سنگلاخ شد، کوه جوپار به دست چپ ماند. چندهوبره^۱ در اینجا دیده شد. یک فرسخ و نیم از اینجا داخل تپه شدیم که وسط آن رودخانه چاری می‌گذرد و یک فرسخ آن طرف رودخانه داخل کوه شدیم. اکثر از آن کوه گچ است و سرخ رنگ است و از آن جهت این گذار را گذار خون نامیده‌اند [۳۰] در وسط گذار، چند خرابه مانند کاروانسرا و قراول‌خانه دیده شد و برجی در سر قله بلند در دست چپ واقع بود. بعد از یک دو فرسخ دگر به نگار رسیدیم و نگار قریه بزرگی است تقریباً صد خانوار دارد و در جلگه خوبی واقع است که جزو بلوکات بردسیر است و بردسیر میان دو کوه مانند درّه است و دهات زیاد دارد و جاهای معتبر بردسیر قریه العربونگار و ماشیز است. در نگار قبر خواجه بدر الدین علمدار رسول الله (ص) است و مسجد نگار قدیم است. و منار خرابی و محراب خوبی دارد. کاروانسرای نگار خراب است و اطاق ندارد.

منزل سیم از نگار الی قلعه اصغر، شش فرسخ و نیم است. یک فرسخ و نیم اول راه از جلگه می‌گذرد و بعد داخل کوه می‌شود. از دهات شاه آباد و حسین آباد، اسمعیل آباد و سرخگان و قنات سیر و سوم جرد و کهنک رد شدیم. اینجا که داخل کوه شدیم، به تنگ زارچو مشهور است و در بالای تنگ درخت زارچ زیاد است و از آن جهت این تنگ را زارچو می‌نامند و زارچ مثل زرشک است. از سر تنگ زارچو، کوه‌های اطراف

۱. در اصل: هویاره.

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

همه پیداست و همه از برف سفید می‌باشد. بعد از نیم فرسخ که سرازیر می‌شود جاده از رودخانه می‌گذرد که به آب لاله زار مشهور است و این رودخانه از کوه بیرون شده و از ماشین بردسیر می‌گذرد و به کبوتر خان که در راه یزد دیده شد، می‌رود و لاله زار در دامنه کوه لاله زار واقع است [که] قریه [ای] با صد خانوار است و پیش‌تر اسم آن کارزار بوده، و کیل الملک مرحوم، آن را لاله زار نامیده و آب مادان و آب شور [۳۶] و آب قلعه اصغر در اینجا به آب لاله زار ملحق می‌شود. اینجا جای خوبی است. تمام دره پر از درخت بید و زارچ و گز بود و تمام جنگل با کبک و مرغ آبی زنده بود و قدری بالاتر از آن چشمه‌ای است که آب گوگرد گرمی دارد. جاده بعد از اینجا از مزرعه چشمه شورده آرو(؟) می‌گذرد و به قلعه اصغر می‌رسد و قلعه اصغر به نهایت سرد است. روزی که وارد شدیم، دریاچه جلو کاروانسرا یخ بسته بود و ده روز بعد از عید نوروز بود. کاروانسرا [ی] [بد] نیست. از بنای وکیل الملک است. جمیع اطاق‌ها با درب و پاک بود. بعضی خانه‌های دهات این کوهستان از جهت سرما زیر زمین ساخته‌اند و این خانه‌ها را کتک می‌گویند.

منزل چهارم از قلعه اصغر الی بافت شش فرسخ است. تمام این راه از میان کوه می‌گذرد و قدری آن طرف قلعه اصغر گردنه کُفَنو است و کوهی که گردنه کُفَنو از آن می‌گذرد، مثل البرز مرتفع است و وجه تسمیه این گردنه از این است که بسیاری از معابرین آنجا لایق کفن می‌شوند، زیرا که همیشه پر از برف است و در زمانی که ما عبور کردیم، یازده روز بعد از عید نوروز بود و تمام کوه پر از برف و هوا هم به شدت سرد بود. در سر گردنه، دو رباط کوچک به جهت منزلگاه معابرین در اوقات بوران ساخته‌اند. از گردنه که سرازیر شدیم، توی درّه رسیدیم به گیسگون^۱ مشهور و در وسط دره رودخانه بافت جاری بود و در دست چپ قلعه شاه کوه و کوه لاله زار است و دست راست کوه گیسگون و بافت در وسط دره لب رودخانه در تابستان بیلاق ایل لک است و این لک‌ها موافق [۳۲] قول مردم آنجا از کردستان آمده‌اند. این دره اشجار زیاد مثل گردو و گلابی آلو و زرد آلو زیاد دارد و در اینجا مردم از دست خوک متعجزند. بسا سال‌ها بوده که تمام زراعتشان از خوک‌های آنجا خراب شده و از جهت تمام کردن خوک صاحب‌های ملک برای هر خوک کشته، ده من گندم می‌دهند. علف این دره بسیار تعریف دارد. در بهار و تابستان همیشه گیسگون گاو و گوسفند زیاد دارد. از گیسگون الی بافت راه زیاد سخت و همیشه در لب رودخانه روی سنگ‌های عظیم و کوه سراسیب می‌رود. اینجا درخت بنه دیده شد.

بافت قصبه‌ای است و صد خانوار دارد. مالیات بافت هشتصد تومان است. در دیوانخانه منزل کردیم و عصری کلانتر بافت که آقا غلامحسین باشد، تفنگ بنده را تماشا کرده، خیلی از تفنگ ته پر متحیر ماند. هرگز این چنین^۲ چیز [ی] ندیده بود. یک تیری هم انداخت و خیلی غریب می‌دانست که گلوله آن هزار قدم طی می‌کرد. رودخانه بافت سمت شرقی می‌گذرد و با رود بزجان و رود زرادشت ملحق شده، به دره پهن می‌رود و از آن دره بیرون آمده، به رود دلفارد ملحق می‌شود و آن وقت هلی رود شده به سمت بلوچستان

۱. در اصل: همه جا کیسگون.

۲. در اصل: همچین.

می‌رود. تمام نان این صفحات تلخ است. گمانم این بود که نان بلوط می‌باشد، ولی چون به هیچ وجه در کوهستان ندیده [بودم] پرسیدم وجه تلخی نان‌ها از چه جهت و علف است که نان‌ها تلخ است. گفتند که از حوز است و حوز علفی است مثل نخود و بسیار تلخ است و بعد از آن دیدم که جمیع کشت زار آنجا پر از این حوز است و مردم تنبل، آن گندم و جو را پاک نمی‌کنند و تمام جنس ایشان تلخ است. اما تنبلی اهل اینجا تازگی نداشت؛ چون مسافری که [۳۳] از ششصد سال قبل در اینجا سفر کرده، نقل می‌کند که همه نان ولایت اینجا تلخ بوده و این مسافر مارکوپولو بوده [است].

منزل پنجم از بافت الی دشت آب پنج فرسخ است. راه یک فرسخ و نیم از جلگه بافت می‌گذرد. بعد داخل کوه و گذار مار گشا می‌شود. نصف راه رودخانه خراب است و در لب این رود دهات اقجنگ و سلطانی واقعند. قدری به دست چپ ده مهدی واقع است و در لب رودخانه زارچ و گز و زیل [؟] بسیار بود. از اینجا الی دشت آب یک فرسخ و نیم است و قلعه دشت آب در میان جلگه با صفا و سبزی بسیار واقع است و جلگه دشت آب دهات بسیار دارد. اسامی بعضی از این تفصیل است:

تودی، امامزاده، بریدو، دهن^۱، سورویه، کشکویه، خدادادی، حوریدار، جعفرآباد، زنايه، علی آباد، وکیل آباد، تم خستی و خود دشت آب تقریباً صد خانوار و چند دست عمارت خوب که منزلگاه حاکم می‌باشد دارد. پشت سورویه چشمه آب گرمی است که گوگرد زیادی باید داشته باشد. شنیدم که نقره یک دو ساعت توی آن آب گذاشته سیاه می‌شود. بلوکات دشت آب جزو اقطاع محسوب می‌شود و قاسم خان که برادر مرتضی قلی خان ایل بیگی افشار باشد، حاکم بود.

منزل ششم [از دشت آب الی ده سرو شش فرسخ است راه دو فرسخی جلگه‌ای دارد و چهار فرسخ]^۲ از میان کوه می‌رود و در جلگه، ریواس زیادی دیده شد و بعد از اتمام جلگه که راه داخل کوه می‌شود، درخت زیادی به نظر رسید. همه درخت‌ها گل داشت و تمام زمین و زیر درخت‌ها همه سبز و پر از علف بود و قدری باران هم می‌آمد و رنگ‌های [۳۴] گل سرخ و زرد و بنفش و غیره و علف و برگ سبز و درخت بنه و نوش وارجن وانزرود(؟) و کنار و غیره و سنگ‌های رنگین کوه خیلی تماشا داشت و در پشت همه آن عوالم قله عظیم کوه خبر با سر سفید برفی پیدا بود و کوه خبر پازن^۳ زیادی دارد و پازهر خوب از آن است. وکیل الملک مرحوم چند پازهر داشت که در دنیا مانند نداشت.

ده سرو قریه بسیار کوچکی است و یازده دوازده خانوار بیش ندارد. وقتی که وارد شدیم، کدخدای ده قسم خورد که کاه و جو و آذوقه و غیره وجود ندارد و در جائی که منزل کردیم، صاحب‌خانه می‌گفت که کدخدا البته هزار خروار جو در انبار دارد و آخر الامر آرد یک من بیست و پنج شاهی و جو منی ده شاهی خریدیم. درخت انجیر بسیاری در این ده است. طرف عصر بارندگی شدیدی شد و نیم ساعت بعد از آن سیل از کوه

۱. نسخه مجلس: رهن

۲. از نسخه مجلس نقل شد.

۳. در اصل: پازند

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

آمد و رودخانه کوچک که قبل [از] بارندگی خالی بود، در چند دقیقه رودخانه بزرگی شد و آب هم توی خانه‌ها آمد و اطاق ما مثل دریاچه شد و تخت خواب مانند کشتی در میان آب بود.
منزل هفتم از ده سروالی و کیل آباد شش فرسخ است؛ باز اکثر این راه از میان کوه می‌گذشت. دهاتی که در بین راه دیده شد، از این قرار است :

ازان^۱، چشمه روی^۲، کهن قاضی، ده حمید، ده رحمی^۳، ده نو، ده سالار، ده سفید خون و جمیع این دهات کوچک و فقیرند. قدری از سفید خون گذشته ابتداء دهنه کلوانگیر(?) است و این دهنه، دزد گاه مشهوری [است] و چند سال قبل از این [۳۵] خیرالله خان بهارلو که از طایفه فارس می‌باشد، با آدم‌های خودش این دهنه را یک‌سال تمام متصرف بودند و جمیع قوافل و معابرین را می‌زدند. درخت گز در اینجا زیاد دارد و رودخانه ده سرو در دست چپ دره داخل جلگه ارزو می‌شود و ارزو جزو کرمان است و وکیل آباد در آخر جلگه ارزو واقع است و نیم فرسخ آن طرف وکیل آباد، خاک فارس است و آنجا دولت آباد واقع می‌باشد. ارزو گرمسیر است و در اکثر دهات آن نخل زیاد دارد و خرما می‌باشد حاصل می‌شود. اسامی بعضی دهات ارزو از این قرار است:

قادر آباد، جنت آباد، علی آباد، ده شیخ، اردو شاه مارون، کهن مدی که مربوط آن قنات محمدی است، محمد آباد، سلطان آباد، قلعه نو، پیرغیب، دشت بر.

کوه این ولایت پلنگ زیادی دارد و شکارچیان اینجا خیلی از آن را می‌کشند. وکیل آباد قلعه مانند کاروانسرای دارد. دور آن صد یا کمتری خانوار دارد که افشارند. در خانه‌های کوچک که از نی و چوب نخل و گز ساخته و کپر می‌نامند، منزل دارند.

منزل هشتم از وکیل آباد الی احمدی، هشت فرسخ است. بعد از طی یک فرسخ و نیم، داخل کوه شدیم. بر روی درخت کنار قمری‌های زیاد نشسته بود. در دامنه کوه تپه سفیدی دیده شد و مردم این تپه را خاک هرمز می‌نامند و می‌گویند که نادر شاه بعد از تصرف هرمز به سرباز حکم کرد که هر نفری یک مشت خاک هرموز را بردارد [۳۶] و اینجا که رسیده، حکم کرده که خاک را بریزند که برای مردم این صفحات نشان باشد که هرمز را گرفته‌اند. معلوم است که این صدق و واقعیت ندارد. اولاً خاک هرموز نمک است و این تپه از خاک گچ است و ثانیاً نادر شاه همچنین مرد نادانی نبود و محتاج به آنکه خاک ولایت را از جهت نشان تصرف به ولایت دیگر ببرد، نبوده. حالا این تپه سفید سرحد مابین فارس و کرمان است، قدری داخل کوه شده به چشمه [ای] رسیدیم که بلدچی چاه کندو می‌گفت و آب آن بسیار بد بود. دور چاه چند نخل داشت و سایه انداز خوبی از جهت مسافری بود. از اینجا راه کم کم رو به بالا می‌رود. تا به سرگردنه کاهور می‌رسد و بعد از آن سرازیر می‌شود. درخت و علف خیلی کم می‌شود. اکثر از دامنه کوه سبزی ندارد. دو فرسخی طی

۱. نسخه مجلس: رازان

۲. نسخه مجلس: چشمه برقی!

۳. نسخه مجلس: ده رحیمی

کرده، به تنگه [ای] رسیدیم که تماماً سرخ بود. یعنی همه زمین خاک کیلک بود و از آن جهت این تنگه به تنگه کیلک مشهور است. راه خیلی سخت است و متصل میان کوه دیوار مانند می‌رود. اکثر کوه در اینجا گچ و نمک است و چند قلّه دیده شد که مثل برف سفید همه آن نمک بود. تنگه‌ای که در جلو احمدی است به پیر عالم سبز مشهور است. احمدی در دره [ای] واقع است که تمام آن یک جنگل نخل است. هوا زیاد گرم شده بود و شب در زیر درخت نارنج و پسته و لیمو و نخل و انجیر خوابیدیم. درخت‌های مرکبات پر از بهار بود و این شب احمدی بی صفا و مزه نبود. ماه تاب خوبی هم بود و چند بلبل در سر درخت به توحید و شکرالهی مشغول نغمه سرایی بودند. اکثر حاصل اهل احمدی خرماست. دو من خرما با یک من گندم سودا می‌کنند [۳۷] هاشم خان حاکم احمدی است و مالیات احمدی در زمان محمد شاه مرحوم سیصد و ده تومان بوده و حالا سه هزار و دو بیست تومان است.

منزل نهم از احمدی الی سرسیخ، چهار فرسخ است. جاده پهلوی رودخانه می‌رود. راه بسیار تنگ و همه جا در دو طرف آن کوه بلند واقع می‌باشد. چند پارچه دهات کوچک در آنجاست. لب رودخانه نخل زیادی دارد و در جاهائی که نخل ندارد درخت گز و کاهور و کنار است. خرزهره زیاد و علفی که پیش یا نخل شیطان می‌نامند و از برگ‌های آن کفش و حصیر درست می‌کنند در آنجا می‌باشد و کفش [ی] که از پیش درست می‌کنند، سواس و حصیر تکه می‌گویند و نخلستان را مغ می‌نامند. یک فرسخ آن طرف ده کلوچون آب پور داخل رودخانه احمدی می‌شود و پور قریه‌ای است به مسافت چهار فرسخ از احمدی گذشته واقع و در آنجا راهدارخانه ما بین بندر عباسی و کرمان است و در اطراف پور خیلی دزدی می‌شود. زمانی که در اینجا بودیم، دزد آمده و از قافله پارسی چند بار قماش سرقت کرده بوده، هاشم خان احمدی تعاقب کرده دزدها را گرفته و اموال مسروقه را به صاحبانش مسترد داشته [بود]. سرسیخ منزلگاه نیست، اما چون آنجا ابتدای تنگ زندان است و تنگ زندان به جهت قافله بسیار سخت است، مسافری همیشه در اینجا اقلماً چند ساعت استراحت می‌کنند و کوه اینجا به کوه سیخ مشهور است و جائی که قافله انداز است سرسیخ می‌گویند و در آنجا چشمه کاهور است. آب خوب دارد و چند درخت کاهور در اطراف آن است. هوا خیلی گرم شده بود و پشه هم بسیار بود. [۳۸]

منزل دهم از سرسیخ الی کشکو [ه] هشت فرسخ راه بسیار بدی است. خود تنگ زندان پنج فرسخ است. تمام راه از رودخانه و سیلگاه میان کوه می‌گذرد و کوه‌های دو طرف مانند دیوار صاف و راست و عرض راه در بعضی جا از یک ذرع بیش نبود و از جهتی که در این تنگه جای گریز نیست و فی الحقیقه از برای معابرین زندان واقعی می‌باشد آن را تنگ زندان نامیدند و اتفاق افتاده بود که در تنگ قافله بود و سیل هم آمده، جمیع مال و بارشان را برده. همچنین اتفاق سه سال قبل واقع شده بود. قافله الاغ با بارهای حنا در میان تنگ سیل آمده چاروادارها روی سنگ رفته، تمام مال و بار آنها را آب برده و جلگه میان بندر عباسی و شمیل تماماً سرخ شده بود. خلاصه پنج فرسخ تنگه را در نه ساعت طی کرده و از انتهای تنگ الی منزل سه فرسخ دیگر بود و این سه فرسخ راه، سنگ زیادی دارد. بحمدالله که آب داشت، والا با گرمایی که بود، تمام آدم و مال‌ها هلاک می‌شدند. از تنگ زندان بیرون رفته، جلگه بندرعباسی بنا می‌کند، ولی دریا

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

پیدا نیست. بعد از غروب به کشکوه رسیدیم. یک فرسخ جلوی کشکوه نیون بود که ده بزرگ در پای کوه عظیم واقع است و کوه نیون مانند کله قند از دور ظاهر است. کشکوه صد خانوار و نخل و حنای زیادی دارد. چون دیر وقت بود که وارد شدیم، فرصت نبود که منزل پیدا کنیم. در سر تپه که کپری و در جلو دریاچه و نخلستان بود، منزل کردیم. کسی از پائین صدا زد آنجا منزل نکنید. اعتنا نکرده، ماندیم. بعد فهمیدیم که چرا به ما گفته بودند آنجا نمانید. [۳۹] قریب دو ساعت بعد از مغرب، این قدر پشه آمد که خواب امکان نداشت. اسب و قاطر همه عاجز شدند. تا صبح گرفتار پشه بودیم. دو درخت خوب در این صفحات دارد. یکی کاهور دیگری کرت است و هر دو از درخت‌هایی است که در فرنگستان اکاسیا می‌گویند و مردم اینجا زیر کاهور می‌خوابند، اما زیر کرت^۱ خوابیدن می‌گویند بد است و ضرر دارد درخت گز و خرزهره و قلب لب که اینجا کرک و عرب هم بسیار دارد.

منزل یازدهم از کشکوه الی کل [گل؟] قاضی چهار فرسخ راه خوب و صاف است. دهاتی که در این منزل دیده شد، چاهستان و تخت بود و تخت یک‌صد و پنجاه خانوار دارد. کل قاضی پنجاه خانوار و باغات حنا و غیره زیاد در آنجا بود. جو و گندم را درو می‌کردند. هجده روز بعد از عید نوروز بود. این قریه آب روان به هیچ وجه ندارد [و] تمام آب از چاه است. روز و شب، متصل صدای چرخ گاوچاه است. در کل قاضی تا نصف شب ماندیم، بعد دو مرتبه حرکت کردیم.

منزل دوازدهم از کل قاضی به بندر عباسی هفت فرسخ و نیم راه خوبی است و در نصفه راه ده باغو واقع است. بعد از آن دریا ظاهر می‌شود. قدری به لب دریا رفته [به] بندر عباسی رسیدیم. بندر عباسی از بنای شاه عباس صفویه است و اول به گنبرون مشهور بود و گنبرون بندر بزرگ این اطراف هرموزه بوده [است]. هرموز اول در جلو میناب واقع بوده ولی در زمان سلطنت مغول بعد از هلاکو خان، بلوچ و اهل سیستان هر روز به قتل و غارت آنجا می‌رفتند [۴۰] و هرموزیان در سنه ۷۱۵ وقتی که شمس الدین ملک آنجا بوده، روی جزیره جرون که یک فرسخ از کنار دریا دور است، شهر تازه ساخته و جزیره جرون را بعد از آن هرموز نامیدند. ابن بطوطه در آن زمان به هرموز رسیده است. فرنگیان تخمیناً صد سال بعد از آن به آنجا رسیدند و کم کم تمام ولایت به تصرف آنها افتاد. یعنی اصل ولایت مال عرب بوده [است]. تجارت و اموال از فرنگیان و اهل پرتوگال و انگلیستان و هلند در آنجا بودند. بعد از مدتی شهر هرموز را خالی کرده، به بندر عباسی رفتند و بعد بندر عباسی گاه وقتی مال ایران و گاهی از اعراب بوده تا بیست و شش سال قبل از این تماماً مال ایران شد. حالا شهری است با نه هزار نفر جمعیت. عمارت خوب کم دارد چند نفر تاجر خانه خوب دارند. اکثر مردم توی کپر ساخته از نی سکنا دارند. اهل بندر عباسی عرب می‌باشند [و] از اهل عجم کم دارد. شهر بسیار کثیفی است. در تابستان نجاست و ماهی پوسیده گندیده شده و غیره تمام شهر و کناره دریا را متعفن می‌سازد. هوای بندر عباسی هم زیاد بد است، به خصوص در تابستان اغلب مردم در آن فصل تب سه یک دارند و بسیاری می‌میرند و آب بندر عباسی هم خیلی بد، شور و تلخ است. علاوه بر

۱. در نسخه ملک، کاهور آمده.

این، تمام شهر پر از مورچه کوچک سرخ است که روز و شب کسی را آسوده نمی گذارند و پشه بندر عباسی زیاد تعریف دارد. واقعاً جای بدی است. در میان شهر ارگ قدیم است. جلوی دروازه چند توپ قدیم از مال پرتو گال است. توی ارگ یک اطاق بزرگی واقع است که پیشتر جای مجلس تجار هلندیس بوده است. در فوق آن کلاه فرنگی می باشد [۴۱] که از بنای حاجی احمد خان است. ارگ آنجا حالا گمرگ خانه و انبار می باشد و کسی توی آن منزل ندارد.

تجار بندر عباسی بعضی عرب و عجم و هندو و برخی پارسی هستند. رئیس گمرگ خانه هم هندو است. از تجار فرنگی یک نفر در آنجاست، ولی او از جهت بدی هوای بندر عباسی در شهر منزل ندارد و در کشتی می نشیند و آن کشتی در میان دریا به فاصله یک فرسخ متجاوز به لنگر بسته است. بودن کشتی در میان دریا به فاصله یک فرسخ، حسن دیگر هم دارد. آب در نزدیکی کناره کم عمق است و کشتی [های] دودی که هر هفته سه چهار فروند به آنجا می رسند نمی توانند نزدیک شهر برسند. حالا همه پهلوی آن کشتی تاجر فرنگی لنگر می اندازند. مسافرین و اسباب تجارت را روی آن می گذارند و از آنجا به شهر باماشوه و بلم کوچک می برند. در خود بندر عباسی، نخل بسیار کم است و درخت دیگر هیچ ندارد. فاصله یک میدان باغی است که به نخل ناخدا مشهور است و در آنجا بعضی از تجار بندر عباسی خانه دارند. اغلب خوراک مردم ماهی است و گاومیش [های] بندر عباسی هم ماهی می خورند و هر صبح در کنار دریا، ماهی مرده را پیدا کرده و می خورند. شیر آنها از خوردن ماهی مزه ماهی می دهد و از ناخوشی بندر عباسی [قبلاً] معروض شد. علاوه از تب اهل آنجا به دو بلای دیگر گرفتارند. اولاً پیوک که رشته هم می گویند در بندر عباسی زیاد پیدا می شود و ثانیاً در تابستان اکثر از مردم در بدن ایشان از حرارت هوا زخم و جراحت می گیرند و در تابستان زندگی در آنجا بسیار مشکل است. هوا به شدت گرم و مرطوبی هم هست و اثر گرما بیشتر اذیت می کند. خلاصه جای بدی است. در کوهپهائی که [در] شمال بندرعباسی واقع است، چند دهات خوب است [۴۲] و یکی از آن ایشین است. تجار و صاحب ملک در تابستان آنجا می باشند، مانند اهل طهران که به شمیرانات می روند. بندر عباسی جزو فارس است. خود و توابع آن سالی چهل و دو هزار تومان مالیات می دهند. پستخانه آنجا مال انگلیس است. *علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

مقابل بندر عباسی، سه جزیره ظاهر است. یکی جزیره جرون مشهور است که جزیره هرموز می نامند و این به دست چپ واقع است. خرابه شهر قدیم و مناره مسجد و خندق قلعه و غیره که در دست چپ جزیره واقعند از بندر عباسی دیده می شود. چون جزیره هرموز آب ندارد، اهل شهر قدیم در آنجا آب انبار زیاد داشته اند. می گویند که سیصد آب انبار در میان خرابه تا امروز پیدا است. در قلعه قدیم هرموز چند نفر تفنگچی سکنا دارند. حاکم سابق بندر عباسی هر وقت که دزد یا گناهکار می گرفته، او را در آب انبار هرموز حبس می کرده. معلوم است کسی که مدتی در آب انبار متعفن شده هرموز بماند، حکما گرفتار پیوک می شود و بعد از خلاص شدن [از] حبس تب خواهد کرد. تا روزی که پیک اجل و فراش مرگ گریبانش را بگیرد. کوههای

۱. اصل: می رسد

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

جزیره هرموز تماماً نمک است. به دست راست یعنی سمت غربی هرموز جزیره لارک است و کوههای این هم نمک است چشمه کوچکی با آب کم روی لارک است و چند خانوار عرب در بهار گوسفند و گاو میش به لارک می‌برند که علف بچرانند و یک دو ماه بعد از عید نوروز در آنجا جمیع علف خشک می‌شود، مردم و حیوان جای دیگر می‌روند. در ایام سابق، رسم بوده که اشخاص گناهکار را به لارک برده، آنجا می‌گذاشتند که از گرسنگی و بی‌آبی بمیرند.

سمت شمال خرابه قلعه هلندیسی است باز به دست راست لارک جزیره قشم^۱ است [۴۳] و این جزیره چهارده فرسخ طول و از دو الی هشت فرسخ عرض دارد و آب در آنجا فراوان می‌باشد. قصبه کشم از بندر عباسی نمایان است و در سمت شرقی جزیره واقع است. در سمت غربی قریه لفت واقع است. کشم را جزیره الطویل هم می‌گویند و یکصد و پنجاه پارچه ده دارد. جزیره کشم کوه سیاه دارد و کشم کوه که حالا کشکوه می‌گویند چهار صد ذرع ارتفاع دارد. در سمت غربی کشم قریه باسید واقع است و در آنجا انگلیس از جهت سربازو کشتیبان‌های خود بیمار خانه دارد و یک حکیم متصل آنجاست. سمت جنوبی کشم به فاصله نیم فرسخ، جزیره هنگام^۲ می‌باشد و آن را از بندرعباسی نمی‌شود دید. زیرا که کشم ما بین واقع است و حنجام مثل جزیره‌های دیگر است کم آب و بی‌سبزی و در حنجام انگلیس تلگرافخانه دارد و سیم تلگراف سیم دریاست که از بندر ابوشهر به کر[]چی می‌رود.

بعد از چند روز توقف بندر عباسی، عازم ابوشهر شدیم. روز جمعه هجدهم داخل جهاز دودی شده و سه شنبه وارد بوشهر شدیم. طول سفر از جهتی بود که به بحرین رفتیم. روز شنبه در لنگه بودیم و لنگه بندر خوبی است. تخمیناً بیست هزار نفر جمعیت و بیست، سی فرزند کشتی بزرگ و ششصد کشتی کوچک دارد. سمت شمالی لنگه کوه لنگه، واقع است و یک قله آن یک هزار و دویست ذرع ارتفاع دارد و شیخ یوسف حاکم بندر لنگه بود. روز یکشنبه از جزیره‌های فرورو قیض^۳ و شیخ شعاب گذشتیم. در روز دوشنبه [۴۴] وارد بحرین شدیم و بحرین دو جزیره است، یکی محرک و دیگری منامه و محرک هشت هزار نفر جمعیت و منامه چهل هزار نفر جمعیت دارد. بحرین مال عرب است و عیسی بن علی ملک اوست. چند عمارت خوب و قلعه معتبر دارد. پستخانه انگلیس هم در آنجاست در اطراف لنگه و بحرین، مروارید خوب پیدا می‌شود. در سال ۱۸۷۷ که دو سال قبل از این باشد، قیمت مروارید که از خلیج فارس به اطراف برده شده است، سه کرور تومان بوده است.

روز سه شنبه وارد بوشهر شدیم و در آنجا بیست روز ماندیم. هوای بوشهر هنوز گرم نشده بود، ولی ناخوشی آبله زیاد بود. این بندر در این چند سال گذشته، خیلی تفاوت کرده است. نه سال قبل که آنجا را دیده بودم، بسیار کثیف بود؛ عمارت خوب هم نداشت. حالا کوچه‌های پاک و عمارت خیلی ممتاز دارد. شش

۱. در اصل: کشم

۲. در اصل: حنجام

۳. جزیره کیش کنونی.

هفت سال قبل الی حال، تجار فرنگی شروع کرده‌اند در بیرون شهر به فاصله نیم فرسخ الی یک فرسخ و نیم، خانه و باغ ساختن. تجار ایرانی و ارمنی هم ساخته‌اند و حال چهل عمارت متجاوز در بیرون شهر است. دولت انگلیس از جهت اهل تلگرافخانه در نزدیکی شهر چند خانه^۱ ممتاز بنا کرده است و سه چهار خانه و باغ را مخبر آباد نامیده‌اند. پشت آن سبز آباد که منزل بالیوز انگلیس است، واقع می‌باشد و در نزدیکی آن چاه باغ و چند باغات دیگر است. اما بنا کردن باغ در بوشهر، خیلی مشکل است. تمام زمین آنجا سنگ است و خاک باغ را باید از جاهای دور دست بیاورند. جمیع خانه‌های بوشهر و اطراف از خود سنگ زمین ساخته شده‌اند و سنگ‌ها را [۴۵] مثل آجر قدری بزرگ‌تر می‌تراشند و در خود شهر ابوشهر آب خوب ندارد و جمیع آب خوردن را از چاه بیرون شهر می‌آورند. و هر صبح تقریباً پنج هزار الاغ آب شهر را از چاه می‌آورند. فکر کردم که اگر شخصی چند کالسکه بزرگ از جهت حمل و نقل آب داشته باشد، منفعت خوبی می‌کند. راه‌های دور شهر خوب است. یعنی تمام زمین دور شهر سنگ صاف مثل ترتر است و کالسکه همه جا خوب می‌رود و تجار بوشهر و اشخاص مختلف، همه کالسکه دارند و هر عصر که از کار شهر فراغت حاصل می‌کنند، بیرون پر از کالسکه است که مردم را به خانه خود در بیرون شهر می‌برند. فرنگیان دور بوشهر تقریباً سی نفر اند که بالیوز انگلیس و آدم‌های آن و قونسول هلندیس و قونسول عثمانلو و تجار و اهل تلگرافخانه می‌باشند و خود بازار بوشهر کوچک و کثیف است. تمام تجارت در خود خانه‌های تجار [انجام] می‌شود. حاکم بوشهر در چهار برج که سمت شرقی شهر واقع است، منزل دارد و در ارگ قدیم که مال شیخ ناصر بوده، تلگرافخانه ایرانی است و این عمارت روز به روز خراب‌تر می‌شود و اگر به زودی تعمیر نکنند، تماماً مخروبه خواهد شد. بندر بوشهر حالا خیلی معتبر است و در سال ۱۸۷۷ که دو سال قبل از این باشد، قیمت اسباب که از بندر بوشهر بیرون برده‌اند، قریب دو کرور تومان بوده و قیمت اسباب که داخل بندر می‌شده، قریب چهار کرور بوده و یکصد و بیست فروند کشتی دودی و دو بیست و چهل و پنج فروند کشتی بادی داخل بندر شده و بیست و دو هزار شتر و هشتاد و پنج هزار الاغ و دو هزار اسب و شانزده هزار [۴۶] قاطر از مال خارج، از دروازه بوشهر رد شده است. معامله لنگه در همان سال، نصف معامله بوشهر بوده و مال بندر عباسی ربع.

بعد از هیجده روز توقف در بوشهر، سیم تلگراف وارد شهر شد و چهاروادار پیدا کرده، سیم را حمل به طرف اصفهان و یزد کرده، دو روز بعد از آن به بندر عباسی مراجعت کردیم. این دفعه سفر ما بین بندر عباسی و بوشهر در سه روز شد زیرا که به بحرین نرفتیم. وقتی که به بندر عباسی برگشتم^۲ دیدم که تمام آدم و نوکر بنده ناخوش شده و همه تب می‌کردند و یک نفر هم فوت شد. اسب‌ها هم لاغر و بد حال شده بودند. اسباب‌ها را جمع و بعضی کارها را تمام کرده، سه روز دیگر عازم کرمان شدیم. هوای بندر عباسی حالا خیلی گرم و متعفن شده بود. انشاءالله نصیب هیچ کس نباشد که در بندر عباسی زیست نماید.

۱. در اصل: خان‌های.

۲. در اصل: برگشته.

منزل اول از بندر [عباسی] الی باغو، سه فرسخ و نیم است. چون که تمام آدم‌های بنده ناخوش شده بودند، لابداً در شب سفر می‌کردیم. در باغو زیر درخت جم که در هندوستان جمیلو می‌گویند خوابیدیم. **منزل دوم** از باغو الی تخت شش فرسخ راه خوبی است و تا اینجا همان راه بود که سابق رفته بودیم و از آن راه خارج شدیم.

منزل سیم از تخت الی شمیل چهار فرسخ راه بدی بود. تمام راه از میان جنگل گز گذشت. شب تاریک بود و بلد عرب مرد دراز سیاه رنگی متصل در میان جنگل غیب می‌شد. راه [را] گم کردیم. شمیل جای مخصوص بلوکات شمیل است و دویست خانوار دارد. اکثر از خانه‌ها کپر نخلی است [۴۷]

منزل چهارم از شمیل الی فریاب شش فرسخ است. آن طرف شمیل جاده داخل کوه می‌شود و کوه‌های بندر عباسی هم از نظر غایب می‌شود. کوه‌های بندر عباسی جبل گناو^۱ است که دو هزار و پانصد ذرع ارتفاع آن است و کوه نیون که دو هزار و هشتصد ذرع مرتفع می‌باشد. یک میدان آن طرف شمیل قلعه قدیم روی کوه واقع است و در پای قلعه آب جاری است که آخر آب تنگ زندان است. قدری بعد از آن ابتدای تنگ نورکون^۲ است و این تنگه بسیار سخت و پر از سنگ‌های بزرگ است [که] در هر قدم پای مال می‌شکند. در وسط راه دره کوچک و درخت‌های نخل است و آب در این راه کم دارد. فریاب ده کوچک است [و] سه خانوار بیش ندارد. در آنجا زیر درخت انبه منزل کردیم و درخت انبه را دویست سال قبل از این از هندوستان آورده‌اند. باز امروز به نهایت گرم بود.

منزل پنجم از فریاب الی نور آباد، هفت فرسخ است. سه فرسخ از این راه در میان کوه است [و] بقیه در جلگه. تا نیم فرسخ بعد از فریاب، درخت انبه بسیار بود، بعد کم درخت شد و جاده از بالای کوه می‌گذشت و اسم کوه، جنکان است. در سر گردنه خرس بزرگ که تمام آن سیاه بود، دیده شد. از کوه بیرون شده، داخل جلگه رودبار شدیم. رودبار جلگه خوبی دارد، اما کم دهات است. آب جلگه فراوان و نخل بسیار هم دارد. در وسط راه جایی بود مشهور به راهدارخانه. خواستیم آنجا منزل کنیم [۴۸] ولی از جهت نبودن جنس و نان به نورآباد رفتیم. در لب رودخانه این جلگه خرزهره و کاهور و پیش زیاد دارد. جاده چندین دفعه از رودخانه بزرگ رد شد. اسم رودخانه رودخانه دزدی است و بعضی مردم رودخانه دزه می‌گویند. لب رودخانه ده خوبی واقع بود [که] حیدر آباد نام داشت. گوسفند و گاو در آنجا زیاد بود. اهل این دهات اصلاً بلوچند. مردها بزرگ و قوی جثه [و] زن‌ها رو نمی‌گیرند و زن مقبول دیده نشد. دو مرتبه از رودخانه رد شده، به رازو رسیدیم و این ده را سر کهنو هم می‌گویند. ربع فرسخ دیگر طی کردیم و به نورآباد رسیدیم که ده بزرگ و لب رودخانه واقع بود. اکثر مردم این ده ناخوش بودند همه تب می‌کردند. تا دو ساعت از شب گذشته، وارد منزلگاه شدیم. روز عید تولد پادشاه انگلیس بود. سر شام به سلامت ملکه قدری شمعان خوردیم. از جهت ناخوشی آدم خود لابد شدیم یک روز در نور آباد توقف نمائیم.

۱. نسخه مجلس: گناود

۲. نسخه مجلس: تورکون

منزل ششم از نور آباد الی کلاشگرد، چهار فرسخ راه خوب است. تمام راه از میان جنگل گز و کاهور و کنار می‌گذرد. قدری جلو کلاشگرد از چند تپه رد شدیم و بعد از رودخانه از نخلستان زیاد گذشته وارد کلاشگرد شدیم. هوا زیاد گرم بود و آب مثل آب حمام شده بود. امروز یک نفر دیگر از آدم‌های بنده از ناخوشی که در بندر عباسی تحصیل کرده بود، فوت شد. کلاشگرد خیلی نخل، درخت نارنج و انار بسیاری دارد. در سال گذشته زلزله آمده، قلعه کلاشگرد را خراب کرده است [۴۹] چون خانه‌ها آنجا همه کپر است، خرابی زیاد وارد نشده بود.

منزل هفتم از کلاشگرد الی کهنوج، پنج هفت فرسخ است. در شمال کلاشگرد سلسله کوهی^۲ است. از آن گذشته داخل جلگه جیرفت شدیم. درخت گز و کاهور و کرت زیاد و آب هم فراوان بود و ما بین جلگه رودبار و جلگه جیرفت کوه کالمورد واقع است. در تمام این هفت فرسخ راه، یک ده بیش دیده نشد و آن درشور بود. کهنوج پنجه دهی کوچک است. جو کاه و نان به هیچ وجه وجود نداشت. شنیدم که حاکم رودبار دوران خان در باغی که نیم فرسخی به سمت شمال واقع است، منزل دارند. آنجا رفتیم دوران خان رودباری و سیف الله خان و حسین خان بلوچ مال که [؟] او چند نفر از کدخدایان بلوچستان در آنجا بودند. همه عازم کرمان گردیدند [تا] به حاکم تازه که نصره الدوله باشد، در باب حکومت [شکایتی] عرض کنند. جمیعاً از دست ابراهیم خان بنپوری عاجز و از تظلم آن شکوه داشتند. با وجودی که امروز زیاده از حد گرم بود، از برای دوران خان نهایت راحت بود. می‌گفت که اینجا بیلاق ماست. شخص متفکر می‌ماند که قشلاق این بلوچ چه باید باشد. در باغ درخت مرکبات و انجیر و انار و نخل و کنار زیادی بود. در نصفه از شب شغال‌های زیادی آمد. میان کلاشگرد و کهنوج پنجه دو راه دارد: یکی آن است که تفصیلش را معروض داشته، دیگری راه همت‌آباد و وکیل‌آباد است. مالیات رودبار پانزده سال قبل از این، سه هزار تومان و ده سال قبل، هشت هزار تومان بوده [۵۰] حالا ده هزار تومان است. حسین خان بلوچ نقل می‌کرد که چند سال قبل از این صاحب ملک و سه هزار شتر بودم. از دست ظلم ابراهیم خان بنپوری حالا ملک رفته و تمام مال منحصر به یک اسب و سه شتر است. می‌گویند که ابراهیم خان بنپوری خیلی صاحب دولت است و وارث او یک دختر است و این دختر به سن شانزده و بسیار مقبول است و از ترس اینکه مبادا پول‌ها از دستش برود، به کسی نمی‌دهد.

منزل هشتم از کهنوج پنجه الی اسفندقه یازده فرسخ است. اکثر از این راه از میان کوه می‌گذرد. وسط راه در اواخر تنگ مارون، باغ چاهی کون است. در آنجا چشمه کوچکی و دو سه خانه [ی] چوپان بود. بعد از آن داخل خاک قوت شدیم که بیلاقات طایفه مهنی است. در جلگه اسفندقه چند دهات دارد. یکی فتح‌آباد از بنای فتحعلی خان مرحوم حاکم راه برد است. در فتح‌آباد راهی به ما ندادند. در لب نهری ریح فرسخ به سمت مغرب آن ده منزل کردیم. مادر فتحعلی خان عصری از فتح‌آباد آدمی نزد بنده فرستاد و

۱. اصل: به

۲. در اصل: کوه

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

عذر خواهی کرد که از نادانی مردم بوده که راه ندادند. در اول بهار چند نفر در اینجا از ناخوشی مرده‌اند که بسیار شباهت به طاعون داشته مردم تب می‌کردند و لکه سیاه در بدن ایشان ظاهر شده، روز دوم یا سیم می‌مردند. از این ناخوشی و کیفیت آن به حکیم طولوزان اطلاع دادم. اسفندقه در زمستان خیلی سرد می‌شود که سال گذشته یک ذرع برف در آنجا داشت. در جلگه درخت گز و بید زیادی دارد. درخت آلو و گیلاس در باغات [۵۱] فراوان است. اسفندقه جزو حکومت راه بر است و حاکم راه بر محمد حسین خان است که نسبتی با سلسله قاجار دارد. دهات دیگر در جلگه اسفندقه دولت آباد و کریم آباد و باغ بیابان، باغ کرد نو و باغ جورکان است. زراعت اینجا را هنوز درو نکرده بودند. مردم گفتند که یک ماه دیگر که سه ماه بعد نوروز باشد، درو خواهیم کرد.

منزل نهم چون مال خسته و نوکرها ناخوش بودند، امروز منزل کوچکی کردیم؛ یعنی از اسفندقه الی ده پائین که دو فرسخ راه بود. در ده پائین باغ خوبی بود. زیر درخت آن منزل کردیم. آن طرف ده پائین جاده باز داخل کوه می‌شود.

منزل دهم از ده پائین الی پادم آباد، پنج فرسخ و نیم است. تمام این راه میان کوه می‌رود. اولاً از گذار کفلک^۱ و رودخانه هلیل رود رد شدیم. بعد تنگ شوراب و تنگ هوش و پیچ و خم سخت میان کوه بود. بعد از رودخانه دیگر گذشته، به جایی رسیدیم که از طایفه چادر نشینان مهنی سکنی داشتند. رئیس طایفه مهنی ملا ابو تراب است. اینجا به قر پیروز مشهور است. آخر به پادم آبا [د] رسیدیم. آبادی به هیچ وجه پیدا نبود. زیر چناری منزل کردیم و چنار به قدری بزرگ بود که تمام آدم ما و مال و قاطر و غیره زیر آنجا گرفت. **منزل یازدهم** از پادم آباد الی راه بر نه فرسخ است. باز تمام این راه از کوه می‌گذرد و از چندین رودخانه رد شدیم و در لب رودخانه‌ها درخت زیاد بود [۵۲] یکی از این درها پاده بلند اسم داشت و دیگری را کزوی^۲ می‌گفتند. چون در شب سفر می‌کردیم و شب خیلی تاریک بود، راه را گم کردیم. هوا زیاد سرد بود، به طوری که آب یخ بسته بود. آتش زیادی فراهم آورده، تا طلوع صبح نشستیم. بعد از آن راه ظاهر به جایی رسیدیم که ابراهیم آباد بود. درخت گردوی کهن و سنجید بسیاری در آنجا بود. یک فرسخ و نیم آن طرف ابراهیم آباد قصبه راه بر واقع است. حاکم راه بر چند اطاق در خانه خود به ما دادند و خیلی جای راحت و آسودگی بود. راه بر حاکم نشین خاک راه بر و مهنی است و صد خانوار دارد. مالیات بلوکات راه بر و طایفه مهنی روی هم سیزده هزار تومان می‌شود و نسبت حاکم راه بر به طایفه قاجار از این قرار است: ابراهیم خان قاجار دختر فتحعلی خان مهنی را عقد کرده و پسر آن نصرالله خان، دختر مرحوم محمد شاه - نورالله مرقد - را عقد کرده و پسر آن محمد حسین خان حاکم حالیه راه بر است. حاکم راه بر و برادر او محمد خان مردمان خوبی می‌باشند و روزی که آنجا توقف داشتیم؛ بسیار خوش گذشت. دور باغات و کشتزار این صفحات معجز چوبی به طور فرنگستان داشت. راه بر خیلی سرد بود در شب یخ بند شده. کوه‌هایی که در

۱. نسخه مجلس: کفلک

۲. نسخه مجلس: کزوی

سمت شمال واقعند، پر از برف بود. این کوه چهار پنج قله دارد که هر کدام از البرز رفیع تر است و قله ها از این قرار است: شاخ دیوانی، شاخ نکینه و شاخ سیاه و کوه دهول. در این کوهها فلزات زیاد پیدا می شود مس و سرب و آهن فراوان است [۵۳].

منزل دوازدهم از راه برد الی شیرینک پنج فرسخ است. تمام این راه از میان کوه می گذرد. از ده نینز و ساکنو گذشته راه زیاد بد می شود و رو به بالا می رود سه فرسخی راه بر سر گذار اشک می رسد و این گذار مثل گذار شهرستانک ارتفاع دارد. از گذار اشک سرازیر شده به دره شیرینک رسیدیم که در وسط آن ده کوچک واقع است. شب در اینجا یخ بسته بود شیرینک جزو بردسیر است ده دوازده خانوار بیش ندارد.

منزل سیزدهم از شیرینک الی بهرام گرد هشت فرسخ است. یک میدان آن طرف شیرینک راه باز به بالا می رود تا سر گردنه بیدلوی می رسد. از آنجا سرازیر می رود تا قریه العرب و قریه العرب قصبه [ای] با سیصد خانوار است. مالیات آن یکهزار و یکصد تومان است. در زمان سابق این قصبه را ده نیازان نامیدند. بعد عرب فارس آنرا به تصرف آورده اسم آنجا را تغییر داده اند. قریه العرب باغات زیاد و خیلی زراعت دارد و سالی بیست هزار خروار جنس حاصل آنجاست. در میان قصبه مسجدی و چند عمارت خوب واقع است و یک عمارت که به دیوانخانه مشهور بود از همه عمارتهای دیگر خرابتر بود. دو فرسخ آن طرف قریه العرب از رودخانه که به آب جاری مذکور ملحق می شود رد شده به ده قویره رسیدیم و بعد از آن لب همان رودخانه بهرام گرد دیده می شود. بهرام گرد قریه بزرگی است و چند ده دیگر دور آن واقع است: حسین آباد و مبارکه و آبرود و زمان آباد و غیره [۵۴].

منزل چهاردهم از بهرام گرد الی اسمعیل آباد پنج فرسخ و نیم است [که] دو فرسخ این راه بد است. سه فرسخ و نیم دیگر بسیار خوب و صاف است. از دهات ابراهیم آباد و محمود آباد و عباس آباد^۲ گذشته، داخل گذار بچه ملا شدیم و راه سخت و سنگلاخ شد. از گذار بیرون آمده راه باز خوب شد. جاده از دست چپ جویبار که تفصیل آن سابق عرض شد، می رود و به اندک مسافتی بعد از آن به اسمعیل آباد می رسد. باغات اسمعیل آباد در این فصل، زیاد تعریف دارد.

منزل پانزدهم از اسمعیل آباد الی کرمان، چهار فرسخ است و همان راه است که تفصیل آن مذکور شده. بعد از توقف چهار روز در کرمان با اسب چاپارخانه عازم اصفهان شدیم. هوا گرم و اسب هم بد بود از شدت گرما زخم های اسب چاپارخانه عفونت عجیبی داشت و هر چه سعی کردم از روزی دو منزل یا سه منزل بیش نتوانستیم طی نمود و چاپارخانه از دو اسب و بعضی هم یک اسب بیش ندارد و بعضی ابداً اسب نداشت. روز پنجم به یزد رسیدیم. تمام منزل آخر از سر یزد الی یزد پیاده رفتیم و شب دیر وقت وارد شدیم. چاپارخانه یزد بسیار خوب است. اطلاق مفروشی داشت لاله و سمور^۳ هم حاضر بود. بعد از دیدن [ن] چند [نفر

۱. نسخه مجلس: تازیان

۲. نسخه مجلس: عیاش آباد.

۳. نسخه مجلس: سماور.

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف / به کوشش سعید خودداری نایینی

از [تجار، به جهت اسباب تلگرافخانه که در گمرک بود و بیرون آوردن آن از گمرکخانه و حساب کردن با صراف دوباره حرکت کردیم و روز سیم به نایین رسیدیم] [۵۵] چاپارخانه، از نایین الی اصفهان چاپارخانه ندارد، و الا باید از راه کاشان برود. دو یابو و یک الاغ در نایین کرایه کرده، بعد از چند ساعت توقف حرکت کرده و بیست و شش فرسخ مسافت نایین الی اصفهان در سی و شش ساعت طی کرده الاغ دو روز بعد آمد. در اصفهان مشغول تهیه اسباب سیم کشی و عملیات بودم و حضرت والا ظل السلطان به همه جهت تقویت در کار [سفارش] فرمودند.

روز شانزدهم ژوبیه از اصفهان حرکت کردیم و شروع به سیم کشی شد. از اصفهان الی یزد، سیم کشی چندان^۱ از پیش نرفت. چون که تیر هنوز از کوهستان نیاورده بودند، معطلی پیدا شد. در نایین هم از جهت حاضر نشدن عملیات دو سه روزی بیکار ماندیم. با وجود هفت هشت روز معطلی بعد از یک ماه سیم وارد یزد شد، و همان روز مکالمه [ای] با طهران شد. ابراهیم خلیل الله خان که از جانب حضرت والا ظل السلطان حاکم یزد است، امداد زیادی برای حاضر شدن تیر و عمله کرد و بعد از سیزده روز توقف در آنجا به سمت کرمان شروع شد. بیست روز دیگر کرمان به طهران حرف زد. روز آخر ماه مبارک وارد شدیم و همان شب مکالمه به طهران و بوشهر و شیراز و غیره شد. مردم هر جا از ورود تلگراف تشکر داشته و خوشحال بودند، مگر در نایین و یزد. در آن دو جا مردم هیچ میل به تلگراف نداشتند. در یزد مجتهدی بود که به فراش باشی حاکم می گفت که لایق سلام نیستند، زیرا که امداد به آوردن تلگراف کردید بر عکس کرمان بود. آنجا مجتهدین [۵۶] و علما و اکابر جمیعاً به تلگرافخانه آمده، اظهار تشکر و تهنیت می گفتند. تلگرافخانه‌های ما بین اصفهان و کرمان، تفصیلشان از این قرار است:

قهپایه، تلگرافخانه این قصبه [را] در خانه [ای که] اجاره کردیم^۲ [و] گذشتیم.

نایین، تلگرافخانه در خانه اجاره‌ای واقع است و پیدا کردن خانه در نایین زیاد مشکل بود. مردم نمی‌خواستند خانه به ما بدهند.

عقداً خانه در آنجا نبود. موقتاً تلگرافخانه را در چاپارخانه جا دادیم تا خانه دیگر در بهار آینده ساخته شود.

یزد تلگرافخانه خوبی دارد. در ارگ واقع و عمارت آن از مال دیوان است. کرمانشاهان تلگرافخانه آنجا را در قلعه کهنه قرار دادیم. در این زمستان بارندگی زیاد پشت بام اطاق را خراب کرده، تلگرافخانه را موقتاً تا [زمانی که] خانه دیگر ساخته شود، در کاروانسرا جا دادیم.

انار تلگرافخانه آنجا را خانه اجاره کرده در جنب منزل حاکم می‌باشد. بهرام آباد چون در عمارت دیوانی جای ابدأ نبود در خانه اجاره [ای] قرار دادیم. کرمان تلگرافخانه آنجا در ارگ، در جای خوبی واقع است. یعنی اصل مکان جای خوبی است، حالا خراب است و جای بزرگی است. اقلماً سید تومان مخارج یا بیشتر

۱. در اصل: چندین

۲. در اصل: کرده

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

تعمیر لازم دارد. این فقره را هم به طهران عرض کردم؛ صد تومان بیشتر مرحمت نشد [۵۷] و تلگرافخانه به این خوبی خراب خواهد ماند.

بیست روز در کرمان توقف کرده، بعد به جهت دیدن کوه‌های کرمان قدری گردش کرده، اول عازم خبیص شدیم.

روز اول از کرمان الی ماهان رفتیم؛ پنج فرسخ و نیم بود. نیم فرسخ از دروازه شهر باغ بیرام آباد که سابقاً تفصیل آن نوشته شد، واقع است. بعد از ده سر آسیاب گذشته، داخل خاک حسین آباد شدیم. کوه عظیمی به دست چپ واقع است و بوند حسین آباد اسم دارد. جاده بعد از این از ده سکوج رد می‌شود و کم کم به باغات ماهان می‌رسد. در آبی که از ماهان بیرون می‌آید، اردک زیاد بود و ماهان قصبه خوبی است و باغات زیاد دارد. درخت آن گردو و چنار و بید و سنجد و توت است. انگور ماهان هم تعریفی است. ماهان ششصد و چهار خانوار و سه هزار و چهارصد و شصت نفر جمعیت دارد. طرف غربی ماهان چند ده خوبی واقع است. یکی از آن لنگراست که یکصد و پنجاه خانوار دارد. دیگری قنات غستان است که دویست و ده خانوار دارد و عبدالله آباد و ماهی آباد و غیره. آب جمیع این دهات از کوه چوپار می‌آید. خود ماهان و باغات یک فرسخ و نیم طول دارد. در وسط ماهان قبر شاه نورالدین نعمه الله بن سید عبدالله واقع است و اجداد شاه نعمه الله یک به یک در تاریخ نوشته شده است تا به اصل آن که امام محمد باقر - علیه السلام - است [۵۸] تولد شاه نعمه الله روز پنجشنبه ۲۲ شهر رجب سنه ۷۳۰ بوده. جدش که در حلب سکنا داشته به ایران آمده، والده سید را که از شبانکاره فارس بوده گرفته و مدت هفت سال در مکه تحصیل علم نموده و از مکه به مصر رفته و بعد از سیاحت و تحصیل زیاد مدتی در کوهستان سمرقند ریاضت کشیده و دراورگنج قریب هزار نفر مرید دورش جمع شده و آن وقت ابتدای سلطنت امیر تیمور گورکانی بوده. بعد از آن به کرمان رفته و در کوهستان آنجا مانده و آبادی‌ها کرده و چندی هم به تفت یزد رفته و در آنجا خانقاهی ساخته و جمع کثیری دورش جمع شده اند. پس از یکصد و دو سال عمر در سنه ۸۳۲ در ماهان وفات یافته است. سلطان شهاب الدین احمد بهمنی که از مریدان او بوده، امینی فرستاده، گنبد و صحن عالی بر سر مقبره او بنا نمودند. گنبد حالیه از زمان شاه عباس است و در زمان سلطنت ابد مدت قاجار، گنبد و منار و ایوان و عمارت زیاد در جزو آن ساخته شده که حالا عمارت بسیار ممتازی است. اطلاق زیاد برای مسافرین دارد و در باغی که دور عمارت واقع است درختهای خوب مثل چنار و سرو و بید مجنون و غیره و آب فراوان دارد. یک دست عمارت با اطلاق فرش کرده در مقابل بقعه است. در آن منزل کردیم. جلوی اطلاق، باغ خوبی با گل و درخت زیاد و آبی مانند رودخانه در میان آن است. پشت این عمارت باغی هست به باغ همایون مشهور. اما عمارت آن خراب شده است و در جنب آن باغات دیگر و سرباز خانه و انبار [۵۹] و طویله بزرگ واقع است و پیش‌تر حاکم کرمان در فصل تابستان در این جا منزل می‌کرده و جا از برای چند فوج سرباز و سواره کافی است. اهل ماهان خیلی بد زبان هستند و شعری که از قدیم می‌گویند، مضمونش این است:

۱. دهخدا ۸۳۴ ثبت کرده است. ر.ک: ذیل نعمه الله ولی

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

ماهان^۱ بهشت این کره زمین می‌بود اگر دهان مردمش بسته می‌بود
 حاکم ماهان، زین العابدین خان بود. جوان خوبی است و تازه از طهران آمده بود. چند ده کوچک سمت
 جنوبی ماهان در دامنه کوه جوپار واقعند و اسامی آنها از این قرار است ترچکان: دهنو، کلاتو.
روز دوم از ماهان الی اولنگ اول پنج فرسخ است. قریب دو فرسخ راه در جلگه است. بعد داخل کوه
 می‌شود. دامنه این کوه خیلی سرایشیب است. دو فرسخ از آنجا جاده به دامنه کوه می‌رسد. کوه در اینجا مانند
 دیوار است و راهی از دیوار بالا می‌رود و در میان کوه مثل پلکان ساخته شده است و در بعضی راه آن قدر
 تنگ می‌شود که مال با بار رد نمی‌شود. لابد بارها را با دست، و روی دوش آدم‌ها بالا بردیم. بالا بردن
 اسباب و بالا رفتن مال و قافله سه ساعت و نیم طول کشید. خودمان بیست و پنج دقیقه به بالا رسیدیم.
 می‌گویند که راه این گردنه از کارهای شاه نعمه الله مرحوم است. از سر گردنه تمام جلگه کرمان پیدا و
 خیلی منظره گاه خوبی بود و در پای گذار چشمه خوبی کوچکی واقع است. پهلوی آن سیدی نشسته بود.
 به بنده سلام کرد چون دیدم که [۶۰] آدم معتبری [است] و لباس خوب پوشیده و مالی همراه داشت، از او
 سؤال کردم که چند فرسخ الی سیرچ باقی است؟ جواب داد که تنبان من پاره است. یک نو بدهید. بعد از
 خنده زیاد رفتیم. شب شده بود و یک فرسخ به آن طرف رسیده بودیم. ناچار در آنجا سر چشمه کوچک و
 زیر درخت بید منزل کردیم. در این جا درخت زارچ هم خیلی زیاد بود و تفاوت میان زارچ و زرشک این است
 که زارچ هسته دارد و زرشک ندارد. لب چشمه گل ریحان مانند زیادی بود این چشمه را النگ اول می‌نامند.
روز سیم از چشمه النگ اول الی سیرچ سه فرسخ راه است. تمام راه در میان درّه می‌رود که پر از
 درخت گز و زارچ و نسترن و بنه است و نسترن را در اینجا کوریگ می‌گویند. بعد از طی دو فرسخ و نیم
 به باغ نقشگری که اول سیرچ است رسیدیم. از اینجا تا آخر سیرچ که تقریباً یک فرسخ راه است. باغ‌ها
 متصل به همدیگر بود در سیرچ به خانه کدخدا رفته معلوم کردیم که اطاق‌ها همه سیاه و پر از جانور است.
 منزل دوم زیر درخت سرو کهن کردیم. سیرچ جزو خبیص است. باغات زیاد و میوه [ه]جات آن انجیر و
 انار و گردو و سیب و آلو و هلو و سنجد است. انجیر اینجا را به کرمان می‌برند. سیرچ انگور خوب هم دارد،
 ولی اکثر از آن را می‌خشکانند و به طور کشمش می‌خورند. قدری انگور را به خبیص می‌برند و در آنجا دو
 من انگور به یک من خرما معامله می‌کنند. سیرچ یکصد خانوار دارد و جمیع زراعت آن خالصه و باغات
 اربابی است [۶۱] کدخدا ی سیرچ مردی قوی تن و کلفت و چرب و فریبی بود. با وجود آن به من می‌گفت
 که نان در اینجا پیدا نمی‌شود. سیرچ در زمستان زیاد سرد است و برف در هر سال تا عید نوروز روی زمین
 می‌ماند. انجیر سیرچ خیلی خوب است و زیاد برای ما آوردند. خواستم بخورم، کدخدا نصیحت کرد که اول
 قدری نان بخورید، و الا تب می‌کنی.

سیرچ از زمان سابق جنگلی بوده و سرو زیادی داشته. کدخدا چهل سال قبل از آن را دوازده سرو دیده
 بود. حالا دو دانه مانده است. قدری در باغات گردش کرده گل‌های قشنگ دیدم. درخت به هم بود [با]

۱. نسخه مجلس همه جا ماهون آورده.

کرفس و ریحان و کلم و کدو، عنب الثعلب که در اینجا انگور توره دروپاس^۱ می‌نامند، ورمشک و غیره زیاد بود. تیهوی بسیار دیده شد. مردم سیرچ در کوه خیلی کنیرا جمع می‌کنند و در کرمان یک من آن را به سه هزار می‌فروشدند و درخت گز در آن درّه گزنگین خوبی دارد و آن را در کرمان، منی دوازده هزار می‌فروشدند. از درخت بید هم چیز شکرمانندی جمع می‌کنند و آن را بید انگین می‌نامند و به قیمت ارزان به فروش می‌رسانند^۲. پشت سیرچ در دامنه کوه قبر امامزاده‌ای است. حکایت آن این است که صد سال قبل از آنکه اول مردم از خبیص آمده بودند، در جنگل سیرچ آبادی می‌ساختند، بقعه‌[ای] در میان جنگل دیدند. بعداً ملایی در تاریخ خوانده که جلال الدین ابن امام موسی کاظم - علیه السلام - در درّه درازی که هفت فرسخی خبیص واقع است، مدفون می‌باشد و یقین کردند که این بقعه قبر همان امامزاده است [۶۲] و مردم زیاد حالا به آنجا محض زیارت می‌روند. در زمان قحطی، گندم هرگز از صد من پنج تومان گران‌تر نشده. سیرچ در میان کوه واقع و همه راه آن به نهایت سخت است و مردم کم به آنجا می‌روند، و الاً جای خوبی است. ده سال قبل از این وبا در کرمان و اطراف بوده، اما به کوهستان سیرچ ناخوشی به هیچ وجه نرسیده. البته چهارصد نفر از اهل کرمان به اینجا آمده بوده که از وبا فرار کرده بودند و جمعیت در سیرچ زیاد شده بود. کدخدا ترسیده با آدم خود سر کوه نصر که سه هزار و ششصد ذرع ارتفاع دارد فرار کرده، کل تابستان در آنجا میان برف منزل اختیار کرده بود. در سیرچ سابق خوک بسیار بوده، اما حالا به قول خود کدخدا، به جز خودش خوک دیگر در آنجا نیست. زنبور عسل را در سال گذشته به سیرچ آوردند. در کوه نصر که شاخ آن از سیرچ پیداست، مس دارد.

روز چهارم از سیرچ الی کودیز که هفت فرسخ راه رفته بودیم، یک فرسخ در درّه سیرچ طی کرده به گذار اشتر رسیدیم. در پای آن گل بوته خوبی بود. از گذار شتر گذشته، به آب گرم رسیدیم و در آنجا پنج چشمه آب گرم است که همه آن قدری گوگرد دارد. این چشمه‌ها اسامی‌شان از این قرار است:

۱. حوض باقره و حرارت آب آن یکصد و ده درجه است.

۲. حوض باد که نود و هفت درجه دارد.

۳. حوض ترک خاتون یکصد و نه درجه [۶۳].

۴. حوض لیشان نود و چهار درجه (لیش به معنی لجن است).

۵. حوض نو، نود و هفت درجه.

آب این چشمه‌ها خوشمزه و خیلی صاف است. مردمان ده آب گرم، آب دیگر برای خوردن ندارند و چیز غریبی که در آنجا دیدم، این بود شخصی که تمام بدن آن پر از زخم مرض مشهور [ی] بود، در یکی از آن حوض‌ها بود. از همان آب کثیف، زنی دیگی را پر کرده که از جهت آشپزخانه خود صرف کند. سر حوض باقره بقعه‌ای است که به روایت مردم، قبر امامزاده سلطان حسن شاه ابن امام موسی کاظم - علیه

۱. نسخه مجلس: ورویاس

۲. در اصل: می رود

السلام- باشد. جلوی بقعه چند عدد سنگ قبر دیدم و روی یکی از آن اسم، ترک خاتون نوشته است با تاریخ وفات او که دویست سال قبل بوده. اما مردم نادان این صفحات می گویند ترک خاتون. علاوه بر آن نقل می کنند که ترک خاتون خواهر امامزاده‌ای است که در بقعه مدفون است. در آب گرم و اطراف، زلزله زیاد اتفاق می افتد. دو سال قبل اکثر از خانه‌ها خراب شده و اما اثری به چشمه‌های آب گرم نکرده. مثل سابق آب کم و کسر نشده. ربع فرسخ بعد از آن، از ده حسن آباد گذشته، به ده قلی و چمن خوبی رسیدیم که علف و آب زیاد داشت. بعد از آن از ده پیشسک رد شده، داخل خاک جویشان شدیم. و جویشان ده بزرگی است. یکصد خانوار جمعیت و باغات زیاد دارد [۶۴] کوه بزرگی در پشت آن واقع است و آن کوه را کوه پلوار می نامند. یک میدان از جویشان سعد آباد است و یک میدان دیگر طی کرده، وارد هشتادان شدیم. اسم این ده وجهش این است که در کشتزار از یک تخم هشتاد دانه حاصل می شود. تپه [ای] آنجاست که روی آن قلعه خراب قدیم است و به من می گفتند که جعفرخان نام [ای] بیست و پنج سال قبل از این، آن قلعه را خراب کرده است. از هشتادان راه داخل تنگه کوه می شود که خرزهره بسیار دارد. از ده رودخیز گذشته، داخل کوه سخت شدیم و جاده متصل بالا و سرازیر می شد.

نزدیک غروب بود که به اندوه جرد رسیدیم. اندوه جرد ده بزرگی است با نخل زیاد و باغات خوب. کسی در تمام آن ده نبود که راهنمایی به ما بکند. آخر الامر بعد از معطلی زیاد، معلوم شد که بنه ما به ده دیگر که نیم فرسخ دور بود رفته اند. رفتیم به ده دیگر که گودیز بود؛ یعنی گودی پای دیز و دیز قدیم که قلعه قدیم باشد، سر تپه واقع است و ده گودیز در پای آن و این قلعه را افغان خراب کرده، بعد دوباره درست کرده، جای دزدگاه شده بوده. بیست سال قبل از این به حکم اعلی حضرت شاهنشاه، آن را دو مرتبه خراب کردند. حالا جای ویرانه‌ای است در اندوه [جرد] و گودیز نخل بسیاری است و خرمائی که در آنجا عبداللّهی می نامند زیاد تعریف دارد. در گودیز در عمارتی که وکیل الملک مرحوم بنا کرده بود، منزل کردیم. با وجودی که میان ماه اکتبر بود، هوا بسیار گرم بود و پشه‌ها اذیت زیاد می کردند. [۶۵]

روز پنجم صبح زود نجفعلی خان که سر کرده سوار و تفنگچی خبیص است و در اندو جرد خانه [ای] دارد به دیدنی بنده آمد. سی نفر سوار و چهل نفر تفنگچی که سوار شترند در دست اوست. این هفتاد نفر آدم سی فرسخ راه از قلعه سیف الی کشیبت محافظت می کنند. موجب هر نفری سالی پنج تومان و دو ریال است و علاوه یک خروار و نیم گندم و دو خروار جو دارند. ده سال قبل، زمانی که تاج محمد خان از طهران فرار کرده بود، از خبیص رد شده. با اینکه سواره و تفنگچیان از گذشتن او خبر داشتند، نتوانستند او را دستگیر کنند. بعضی می گویند که از غفلت سواره بوده که تاج محمد خان گرفتار نشد و بعضی دیگر می گویند که عمداً نگرفتند. یعنی اگر گرفته بودند، احتمال داشت که سواره بعد از آن از دست بلوچ سیستان آسوده نباشند. چندین [نفر] از سواره و تفنگچی را دیدم که همه می گفتند که موجب کافی نیست و اگر صدق می گفتند، واضح است که کافی نیست. بعد از دیدن نجفعلی خان عازم خبیص شدیم. تمام راه که سه فرسخ و نیم بود، در جلگه سنگلاخ بود و آب هم هیچ نداشت. خبیص در روی بلندی جلگه واقع است. قصبه خوبی است و نخل بسیار دارد. آب خبیص کم است و همه از کوهی که به طرف غربی واقع است، می آید. هوای خبیص

گرم است. برف و یخ هرگز در آنجا دیده نمی‌شود. مرکبات خبیص هم مشهور است. زیر درخت باغات و دور قصبه، حنای زیادی دارد و حنای خبیص خیلی خوب است. [۶۶] در خبیص منزل خوبی داشتیم [که] خانه رضا قلی خان بود و او یکی از اکابر خبیص است. عمارت خوبی با باغ تازه بنا شده بود. حنا دو رقم است. نمره اول حنای دسترک^۱ و منی دو قران قیمت دارد و نمره دوم حنای خرمنی است که یک من سی شاهی است. وکیل الملک مرحوم نیل هم در اینجا آورده، بسیار خوب به عمل می‌آید، ولی مردم میل به کاشتن آن ندارند. نی شکر و فلفل خوب هم به عمل می‌آید، اگر مردم به کاشتن آن اقدام نمایند. در سمت شرقی خبیص خرابه قلعه قدیم است که قلعه چهل ذرع می‌گویند. چون حکایت هست که مرد چهل ذرع قد آن را ساخته و هر آجر آن قلعه هفت من و نیم وزن دارد. برج نقوس^۲ هم آنجاست و چیزی در آن معلوم نیست. **روز ششم** از خبیص الی فیض آباد رفتیم و سه فرسخ و نیم راه بود. اما فیض آباد را چهار فرسخی می‌نامند. تا آنجا جاده خوبی دارد و آب هم فراوان است. درخت بید و کنار و خرزهره و گز در لب آب زیاد بود. دهات کنارون و بیشه و تاج آباد در بین راه دیده شد و در جنب [آنها] فیض آباد و ناصرآباد و باغ المس و حسن آباد واقع است. جمیع این دهات روی هم رفته، پنجاه خانوار بیش ندارند. در فیض آباد خانه نبود و در باغ زیر درخت منزل کردیم. عصری علی اکبر خان پسر حسن خان مرحوم حاکم چهار فرسخی به دیدن ما آمده بود. قدری صحبت شد. از او شنیدیم که آخر [ین] بلوچ [ی که] در اینجا دیده از چهل و پنج سال قبل بوده. اسبها در این منزل ذرت در عوض جو که نبود، خوردند. در باغ یک درخت زیتون و مورد بسیاری بود. [۶۷]

روز هفتم از فیض آباد الی درختکان، هفت فرسخ راه رفتیم. یک میدان آن طرف فیض آباد راه داخل کوه می‌شود. در دامنه کوه، چشمه آب گرم واقع است که نود و نه درجه حرارت و آب گوگردی داشت. تمام راه از میان درّه و کوه می‌گذرد. کوه‌های آنجا بی‌درخت است و توی دره‌ها هر جا که آبی داشت، بید و خرزهره و غرب و بنه و گز و انجیر بود. یک دره چند چنار داشت و زیر آن چند خانوار لولی که به اصطلاح اینجا کولی می‌نامند سکنا داشتند. اینجا به دره سختی مشهور بود. کبک و تیهوی زیادی در آنجا زدیم. خلاصه بعد از طی راه زیاد به ده اول درختکان رسیدیم و آن ده دوغتان اسم داشت. از چند ده دیگر گذشته به دانگ و نیم رسیدیم و آن در وسط جلگه درختکان واقع است. حسین خان صاحب آن ده خودش نبود به مشهد مقدس مشرف شده بود. اما عیال او خانه از برای ما حاضر کرده، منزل خوبی داشتیم. کوه درختکان از کرمان نمایان است [و] قدری سرخ رنگ است. باغات این دهات خیلی خوب و چمن‌های جلگه پر از علف و سبزه [و] آب بسیار دارند. چند درخت چنار کهن در اینجا دیده شد.

روز هشتم امروز از درختکان به کرمان رفتیم. شش فرسخ راه بود تا یک فرسخ داخل جلگه درختکان بودیم. بعد از کوهی گذشته، داخل خاک کرکز شدیم و کرکز ده کوچک است و خانه‌های سنگی دارد. بعد

۱. نسخه مجلس: دسترک

۲. نسخه مجلس: نقوس

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

از کرکز راه از چند گذار می‌گذرد و قدری در جلوی [۶۸] قبر بابا کمال داخل جلگه کرمان می‌شود. قبر بابا کمال در زیر جلگه، خرابه واقع است و پهلوی آن چند درخت چنار و نوش^۱ است. مقابل بقعه به فاصله کمی کوه بابا کمال است که سر آن مانند کله قند تیز و بلند [و] از همه اطراف کرمان پیداست. قدری جلوی بابا کمال، باغ سیدی است که بیست سال قبل یا بیشتر، بابا خان سردار در آنجا فوت شده. از آنجا به کرمان تقریباً یک فرسخ است. جاده از چند ده می‌گذرد و در نزدیکی شهر از میان خرابه زیاد می‌رود و این خرابه‌ها سابقاً جزو شهر قدیم بودند و امروز اسم گبر محله دارند. در خرابه گبر محله، مار زیاد دارد و مارهای آنجا به دو قسم است: یکی سفید و باریک [که آنرا] کک می‌گویند. دیگری سبز و زرد [که] افعی نام دارد و هر دو کشنده می‌باشند. سابقاً مذکور شد که ناخوشی زیاد در کرمان است.

کسی حکایت کرد که در زمان قدیم ملکی از حکیمی پرسید که چرا این قدر آدم در کرمان می‌میرند و چه چیز است که کشنده آنهاست؟ حکیم در جواب عرض کرده که زن و آب سرد کرمان، آدم را می‌کشد. ملک خواست امتحان کند. قاطرچی را طلبیده، زنی به او داد و بعد توی حوض آب سرد انداخته، قاطرچی سالم بیرون آمده. ملک به حکیم چوب زیاد زده. در این بین پسر ملک از اندرون بیرون آمده. ملک از او پرسیده چه می‌کردی؟ پسر جواب داده که پیش زن بودم. ملک حکم فرموده که در حوض برو. پسر ملک در حوض رفته، فوراً مرد. خواستند دو مرتبه حکیم را بزنند، [۶۹] بلکه بکشند. ولی حکیم گفت آنچه عرض کردم، همین است. زن و آب سرد کرمان آدم را می‌کشد. عرض نکردم که قاطرچی را می‌کشد. تاریخ نمی‌گوید که ملک یا حکیم بعد از آن چه کردند و چه گفتند.

چهارشنبه ۲۲ اکتبر دوباره از کرمان بیرون آمده، عزم مراجعت کردیم. منزل اول از کرمان الی باغین، تفصیل آن سابقاً عرض شده [است].

منزل دوم از باغین الی ماشیز، شش فرسخ راه است. یک فرسخ و نیم از باغین راه داخل کوه می‌شود و آنجا رباط کوچکی از بنای محمد قاسم خان است. بعد از آن جاده سه فرسخ و نیم میان کوه است و آن وقت داخل جلگه بردسیر می‌شود.

از چند ده گذشته، وارد ماشیز شدیم. در جلو ماشیز بقعه‌ای است که بقعه پیر جاسوس مشهور است. مردم می‌گویند که یکی از جاسوس‌های امام موسی کاظم - علیه السلام - در زیر آن مدفون است. گنج زیاد در آنجا پیدا می‌شده، اما دو نفر دهقان در عقب گنج در نزدیکی قبری قدری کنده، هر دو کور شده‌اند و از آن وقت دیگر کسی جرأت کندن [را] در آنجا ندارد. ماشیز هشتاد خانوار و زراعت زیاد دارد. در وسط قریه عمارت کلانتر است و در آنجا ما هم منزل داشتیم. دهات بردسیر که دور ماشیز و جزو آن هستند، از این قرار است: شرف آباد پائین و بالا، رآباد، فخرآباد، یزک، مبارکه، تشان، ردشاد^۲ کره کان، اسم آباد، مال آباد، اهینک،

۱. نسخه مجلس: توش

۲. نسخه مجلس: مرشاد

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

درونو، باغ بس، کریم آباد [۷۰] نارپ حنیفه، یدی پیر مراد وغیره.

به سمت جنوبی ماشیز کوه چهل تن و بید خون و در جنوبی کوه گاو کله که دو قله دارد واقع است. یکی از این قله‌ها را دم گاو، دیگری را سر گاو می‌نامند و آبی که در سفر اول به طرف بندر عباسی دیدیم و به آب لاله زار مشهور بود به فاصله یک میدان از ماشیز جاری است و طرف غربی کبوتر خان می‌رود و میوه‌جات ماشیز توت و گیلاس و آلو و سیب و پسته و زرد آلو و هلو است [و] انار ندارد.

منزل سیم از ماشیز الی کاروانسرای خون سرخ، شش فرسخ و نیم است. دو سه فرسخ در جلگه بردسیر بود و از چند دهات کوچک گذشتیم و آن دهات از این قرار است: کهنه (کرنک)، (کرای)، عمادآباد، ده مدار^۲، ده بیرم، حسین آباد، ماهونک.

بعد از آن داخل کوه شدیم و جاده لب رودخانه خاتینی و توی دره تا منزلگاه می‌رود. در این دره درخت بید زیاد دارد و در زمستان کرک بسیار در آنجاست. بسی سال‌ها شده که کرک راه عبور معابرین را بسته. اینجا هم اول خاک سیرجان است و شاه جاده کرمان به شیراز از اینجا می‌رود. قبرستان زیادی در این دره بود و همه قبرها سنگ مرمر ممتاز داشتند و تاریخ‌های سنگ قبر صد و هشتاد سال پیش از این بود. کاروانسرای خون سرخ رباط کوچک سر پوشیده [ای] است. جای مناسب در آنجا نبود. بیرون منزل کردیم. میان شب هو [۷۱] زیاد سرد بود و رودخانه که در وسط دره جلوی کاروانسرا جاری بود، یخ بسته بود. این دره بیلاق طایفه قرایی است و به فاصله یک فرسخ ده کوچک به ده سبز مشهور، پشت کوه واقع است. کوه‌های این اطراف بسیار کتیرا دارند و جمع کردن و فروختن آن به مردم خیلی مفید است. کتیرا از گون است و گون حُسن دیگر هم دارد. گاو که آن را می‌خورد بسیار فربه می‌شود. از ریشه گون کوبیده طناب ساخته می‌شود و پوست گون که چراغو می‌نامند مثل مشعله می‌سوزد و از دود آن توتیا می‌سازند و توتیا مثل سرمه است. این گون واقعاً علف غربی است و درختی که صمغ^۳ بربجد از آن جمع می‌کنند هم در این کوه زیاد دارد. اشترک هم که متقلبین داخل انقوزه می‌فروشند، در اینجا پیدا می‌شود.

منزل چهارم از رباط سرخ الی ده دوابی پنج فرسخ و نیم راه است. تمام این راه میان کوه بود. درخت گون هم زیاد داشت. امروز از کوه پنج که کوهی با پنج قله کوچک است، رد شدیم. بعد از طی یک فرسخ و نیم سر گذار خون سرخ رسیدیم. در آنجا منظره گاه خوبی نمایان بود. تمام جلگه سیرجان و راه فارس و راه ارزو و کوه خبر و کوه خواجوی و کوه تنبور پیدا بود و در جلگه سیرجان دهات بسیار بود. کوه‌های اینجا درخت ارجن و بادام کوهی زیاد داشت. چوب‌های ارجن از این کوه‌ها به اطراف می‌برند و ارجن اینجا بسیار پسندیده است. جاده حالا سرازیر شده، داخل دره بید خواب شدیم. سنگ کوه اینجا اکثرش سنگ وزه بود. مردم [۷۲] این صفحات سنگ وزه را خوب کوبیده و با آب مخلوط کرده به طفل کوچک می‌دهند

۱. نسخه مجلس: وزوز

۲. نسخه مجلس: ده مدار

۳. در اصل: سَمَق

که زود حرف بزند و همچنین از خوردن این سنگ بچه‌ها عاقل می‌شوند. خاک اینجا بیلاق طایفه [ای] بود که لری می‌نامیدند. اشخاصی که از این طایفه دیدم، نمی‌توانستند به بنده بگویند که اصلاً از چه ولایت و چه طایفه آمده‌اند. در درّه بید خواب، ده باغ شاه و مهرالدین واقع است. کوهی که در دست راست بود، کوه ممسار است. ده دوائی بسیار کوچک است و خانه کثیف و بد دارد. آبی که از ده دوائی می‌گذرد، آب فریدون می‌گویند و فریدون ده بزرگ در دامنه کوه نزدیک ده دوائی است. در فریدون چند درخت کهن گردو و قبرستان بزرگ با سنگ‌های مرمر خوب است. این سنگ‌های مرمر از ممسار است؛ اما معلوم است که حالا از آنجا مرمر نمی‌آورند، زیرا که هیچ یک از سنگ‌های تاریخ را تازه‌تر از یک‌هزار و هشت بعد از هجرت ندیدم.

منزل پنجم از ده دوائی الی پاریز سه فرسخ و نیم راه است. نیم فرسخ در درّه لب رودخانه فریدون رفته، راه به دست راست می‌رود [و] الله آباد به دست چپ می‌ماند. بعد یک فرسخ و نیم میان تپه‌ها بودیم و جلگه سیرجان به دست چپ و کوه پاریز به دست راست افتاده بود. از دهات پستون و عبدالله آباد و تیتو و جیرستو و آرخان گذشته وارد به پاریز شدیم. جمیع این دهات سردسیر است [۷۳] و درخت پسته و انار و انجیر در آنجا به عمل نمی‌آید. پاریز قصبه‌ای است و چهارصد و دو خانوار دارد. بلوکات پاریز پنجاه پارچه ده است و یازده هزار تومان مالیات می‌دهند. اهل پاریز خودشان را همه خواجه می‌گویند، از جهت آنکه جد ایشان چنگیز خان بوده و خودشان از آنجا به ایران آمده‌اند. دره پاریز باغات زیاد دارد، ولی سال گذشته آب این کوهستان بسیار کم شده و باغات بسیار خشک شده و چند [پارچه از] دهات آنجا از خلق خالی افتاده. سیب پاریز بسیار خوب است. میوه‌جات دیگر از جهت سرما در اینجا خوب نمی‌شود. خانه‌های پاریز را زیاد محکم ساخته‌اند و اکثراً^۱ بالاخانه هم دارند. اهل پاریز سالی پنج هزار من کتیرا به کرمان می‌برند. در سالی که برف زیاد می‌افتد، حاصل کتیرا بیشتر است. قوش پاریز در تمام دنیا مشهور است و سالی دو سه عدد بیش به دست مردم نمی‌آید. اگر باشد، دانه‌ای سی یا چهل تومان قیمت دارد. گون را در اینجا چلا می‌گفتند و اسم خار شتر در اینجا مراویک^۲ و آدور بود و آدور به معنی خار است. با لعاب خار شتر در اینجا معالجه چشم درد می‌کنند. دو ساعت از شب، شخصی روی پشت بام مناجات غریبی می‌خواند. صبح پرسیدم که چه خبر بود، گفتند که دیوانه کوری است سال‌ها است در همه فصل همین طور صدا می‌زند.

منزل ششم از پاریز الی ده شترن شش فرسخ راه است. راه این منزل بسیار خوب است. اول از چند تپه می‌گذرد، بعد داخل جلگه شهر بابک شده [۷۴] خیلی صاف و خوب می‌شود. چند تپه پر از علف آلاله بود و آن را داخل ماست کرده می‌خوردند. آلاله یک قسم ککلیک^۳ اودی است. ده شترن عبارت از پنج^۴ پارچه ده است: شیب تل و خاتون آباد و ملک آباد و فتح آباد و سلیمانی. این پنج ده سابقاً معتبرترین دهات شهر بابک

۱. در اصل: اکثر

۲. نسخه مجلس: مرادیک

۳. نسخه مجلس: کلکیک

۴. نسخه مجلس: چند

بوده است. حالا همه آن خراب است. جهت خراب شدن این دهات، چپاول عرب فارس است، مخصوصاً در اوقاتی که حاجی ظهیر الدوله مرحوم حاکم فارس بوده، طوایف عرب خرابی زیاد به شهر بابک رسانده‌اند. تمام خلق فارس در آن زمان بی‌نظم بوده. هر کس هرچه می‌خواست، می‌کرده. تمام باغات شهر بابک را خراب و درخت‌های آنجا را هم بریده‌اند، دیوار و قنوات را تماماً خراب کرده آتش به خانه‌ها زده، زن‌ها را بردند. حتی مساجد و منبر آنها را باقی نگذاشته‌اند در جای خود.

ده شترن پیش‌تر چهارصد پانصد^۱ خانوار داشته، حالا مشکل است سی خانوار داشته باشد. مردم آن دهات به نهایت فقیرند و از ترس جان و مال، جرأت کار کردن ندارند. حالا هفت سال است که غارت عرب در این بلوک کمتر شده است. ولی مردم تا حال هم اطمینان کاملی پیدا نکرده‌اند. خلاصه ده شترن منزل بدی بود. آذوقه و چیز تماشایی هم نداشت. همه جا خراب و ویران بود [۷۵].

منزل هفتم از ده شترن الی شهر بابک، پنج فرسخ راه است. تمام این راه صاف و در جلگه می‌باشد. از هفتصد قناتی^۲ که سابق در میان ده شترن و شهر بابک جاری بوده، حالا دو سه رشته بیشتر [جریان] ندارد. چند ده در میان راه دیده شد: حصاران، کوه‌رت، برفه، محمد آباد، ده وادی، فرخ زاد و ده نو. جلگه شهر بابک حالا از کمی آب خیلی ریگزار شده و بنه و گز و اسپند زیاد دارد. شهر بابک یا شهر ابوبکر جای ده ماندنی است. چهار محله دارد و مابین هر محله فاصله است که شهر بابک مثل چهار ده جدا جدا می‌ماند. دور شهر ریگ است و میان شهر دو تپه سنگی واقع است. خرابه زیاد دارد و حالا هفتصد خانه بیش آباد نیست. در زمان نادر شاه، مالیات شهر بابک یک‌صد و هفتاد و چهار تومان بوده. حالا تقریباً سیزده هزار تومان است. در اطراف شهر بابک، خاک بوره زیاد پیدا می‌شود و خاک بوره از برای زرگری به کار می‌خورد و سابقاً عرض شد که جهت خرابی شهر بابک از دست عرب فارس شده است. ولی جهت دیگر هم دارد و کهنندل خان افغان سه سال با مستمری ایران در آنجا نشسته و او به افغانستان برگشته. شهر بابک جزو خاک یزد محسوب شده و این غلط بوده، زیرا که جمیع طوایف شهر بابک در زمستان از آنجا کوچ کرده، به خاک جنوبی فارس می‌روند. حالا که شهر بابک جزو یزد است، طوایف نصف سال در خاک یزد و نصف سال در خاک فارس سکنا دارند [۷۶] و در یک خاک غارت و دزدی کرده، به خاک دیگر می‌روند و چون این دو خاک در دست دو حاکم مختلف می‌باشد، زیاد طول می‌کشد و مشکل است تا گناهکار دستگیر و تنبیه شود. نقیب شهر بابک سابقاً صاحب ملک بوده، حالا زیاد فقیر شده است. چند سفر به طهران و شیراز عارض شده، نتیجه نبخشیده [است].

شهر بابک دیوار و خندق ندارد؛ از همه طرف باز است. به سمت شمالی شهر قلعه قدیم واقع است و آن را شاه خلیل الله که پدر آقا خان محلاتی است بنا کرده بود. وقتی که کهنندل خان افغان در شهر بابک

۱. نسخه مجلس: سیصد چهارصد

۲. در اصل: قنات

سفرنامه بحرین یا گزارش مأموریت کشیدن سیم تلگراف/ به کوشش سعید خودداری نایینی

توقف نموده، در این قلعه منزل داشته. زورخانه^۱ و مسجد و چند اطاق دیگر تا حال معلوم است. از طایفه اسمعیلی یا اتاللهی خیلی در آنجا هستند، به خصوص در رومنین که ده بزرگ یک فرسخی شهر بابک است و در نزدیکی رومنین خاک بوره خوب پیدا می‌شود. در دامنه و توی کوهی که سمت شمال و شرقی شهر بابک واقع است، چند ده و قریه دارد و از همه آنها میمند معتبرتر است و میمند پانصد خانوار دارد که در تابستان توی جلگه چادر می‌زنند و در زمستان در خانه[ای] که توی کوه مانند مغار ساخته‌اند، منزل دارند. دیگری از این دهات مرواز^۲ است و در نزدیکی آن، معدن فیروزه است و این معدن از قدیم بوده و زمانی که صاحب دیوان در یزد حکومت داشته، قدری کار در آنجا کرده است. جمیع کوه‌های این اطراف مس دارند. در سمت جنوبی شهر بابک در راه نیریز فارس، معدن سنگ و سمباده است و آن را یک من چهار هزار می‌فروشند[۷۷] و خوبی آن مثل سمباده بدخشان است و این معدن از قدیم است. یک روز در شهر بابک توقف کردیم. آقا یوسف خان که برادر موسی خان مرحوم است و صاحب خانه‌ای که منزل ما بود، با شیخ محمد حسن شیخ الاسلام شهر بابک به دیدن ما آمدند. عصری با حاکم شهر بابک که یکی از مباشرین حضرت والا ظل السلطان بود، سوار شده، قدری گردش کردیم. تپه[ای] که در وسط شهر واقع است، مشهور به قلعه سنگ است و در جنب آن تپه مصلی است. در پای آن سنگی به بنده نشان دادند که قدمگاه دلدل بوده. کشتزار شهر بابک پنبه زیادی دارد. ابریشم خوبی هم در آنجا می‌سازند و چند سال است که نمذ خوب از پشم سفید می‌مالند. تمام جلگه شهر بابک پر از علف ایشنون است و از آن قلیاب می‌سازند و آن را به کرمان و جای دیگر می‌برند.

منزل هشتم بعد از یک روز توقف در شهر بابک، دو مرتبه حرکت کرده، به نادیک رفتیم و این منزل پنج فرسخ بود. نادیک ده کوچکی در دامنه کوه واقع است. راه تا آنجا صاف و بعد سنگلاخ بود. دهاتی که در بین راه دیده شد از این قرار است: شورو، پیرجرد، قنات النوح، مرو، مظفرآباد، مدوار پائین، فتح آباد، کهترود، نادیک.

چند خانه از سنگ ساخته، چند درخت توت و آب خوبی هم در آنجا می‌باشد[۷۸] کوه‌هایی که نادیک در دامنه آن واقع است، همان کوه‌هایی است که در سفر اول ما بین شمش و انار دیده شده است و کوه نر در سمت شمال نادیک است. تمام خانه‌های نادیک خالی بود؛ مردم آن در جلگه شهر بابک در قشلاق بودند. خانه‌ای که از همه بهتر به نظر آمد گرفته، در آنجا منزل کردیم.

منزل نهم از نادیک الی جوزم که تخمیناً سه فرسخ راه بود. تمام آن راه را از میان کوه می‌رود. در دره آن چند ده کوچک دیده شد. جمیع دره کبک زیادی داشت. در وسط راه از نر کوه گذشتیم و آن بسیار کوه غریبی است. خیلی رفیع است و دور آن دیوار صاف دارد که تمام کوه مثل مناره می‌نماید و در پای کوه، ده کوچکی است که چهل دختران می‌گویند واقع است. درخت بید و کوریگ و زارچ و سنجید زیاد در دره بود.

۱. نسخه مجلس: زائرخانه

۲. نسخه مجلس: مدوار

بعد از آن از ده شاد و ده [ه]ترفه و چاروچی^۱ کهنه گذشته وارد جوزم شدیم. همه این دهات، قلعه کوچکی که روی تپه واقع است در وسط دارند. جوزم جزو خاک شهر بابک است. یک صد خانوار و پانصد و هفتاد تومان مالیات دارد. کوه ایوب در نزدیکی جوزم است و در آن کوه مغاره بزرگی است و بعضی می گویند که این مغار منزلگاه حضرت ایوب بوده است و برخی آنجا را قدمگاه امام رضا - علیه السلام - می دانند و در میان مغاره آبی است و آن آب خواص بسیار دارد؛ یعنی بر روی درختی که کرم دارد، آن آب را بریزند [۷۹] فوراً می میرند و این را از افواه مردم آنجا شنیده، خود بنده ندیده‌ام. [به] علاوه می گویند اگر ملخ بیاید و قدری از این آب را بر زمین بریزند، ملخ به محل دیگر خواهد رفت. جوزم، شلیل خوب دارد [اما] انار و پسته و انجیر ندارد. یعنی انجیر دارد، ولی انجیر کوهی که در کوه خودرو هستند. در این چند سال گذشته، شاخ درخت انجیر از شهر بابک آورده به درخت کوه پیوند زده‌اند. امیدی هست که بعد از این انجیر جوزم هم درشت و شیرین و خوب شود. درخت رز جوزم از بیست سال قبل از این الی حال، روز به روز کمتر شده است. کرمی است که آنها را ضایع و خراب می نماید. حالا به جز چند درخت رز در باغ کدخدا در تمام جوزم بیشتر ندارد. کدخدا پیرمرد هفتاد ساله [ای] بود و پنجاه سال است که کدخدای جوزم می باشد. کوه‌های اطراف همه مس دارند و پیش تر در آنجا معدن زیاد بوده، حالا مدتی است که در آن معدن کار نکرده‌اند. در دژ [ه]های اینجا درخت کوریگ که مثل نسترن است، زیاد دارد و ثمر کوبیده این درخت، دوائی خوبی است از جهت پاک کردن دندان و بن دندان را هم محکم می کند. کوهی که به سمت شرقی جوزم است کوه سرم و کوهی که سمت غربی جوزم است، کوه دم می نامند و دم در اینجا به معنی دخمه است و آثار دخمه قدیم روی کوه پیدا است.

منزل دهم از جوزم الی انار، هفت فرسخ و نیم، نصف راه در میان [۸۰] کوه است. نصف دیگر در جلگه و آنجا که جاده داخل جلگه می شود، ترزک واقع است و آنجا بیلاق خوبی است. قدری آن طرف ترزک، حد ما بین شهر بابک و خاک کرمان است. سر حد برجی است و رودخانه ترزک پهلوی آن جاری است و در میان درخت گز که لب آب بود، کبک زیاد دیده شد. از برج الی انار، همه جا جلگه صاف است. در تمام جلگه رد آهو پیدا بود. مردم انار در دهات اطراف، آهوی زیاد شکار می کردند.

از انار الی یزد، چهار روزه رفتیم. منازل آنها سابقاً معروض شده. در یزد چند [راس از] مال‌های بنده ناخوشی مرجنه داشتند. لب‌های آنها را بریده تا ناخوشی رفع شد. بعد از سه روز توقف، عازم اصفهان شدیم. پنج روز دیگر وارد نائین و چهار روز دیگر به اصفهان رسیدیم. بعد از چند روز توقف و شرفیاب شدن حضور حضرت والا ظل السلطان با اسب چاپارخانه مراجعت به دار الخلافه نمودیم. از راه کهرود و کاشان و قم بعد از سفر یازده ماه چند روز کم، وارد طهران شدیم.

۱. نسخه مجلس: چادرچی